

کتاب عهد مشایخ دوازده گانه

ترجمه حسین توفیقی

اشاره

کتاب حاضر، که برای نخستین بار به زبان فارسی منتشر می‌شود، بازمانده میراث دینی بنی اسرائیل است که مسیحیان در آن تصرفاتی کرده‌اند. این اثر مانند کتاب آحیقار، کتاب رازهای خنوخ و کتاب‌های اول و دوم آدم و حوا، که در شماره‌های پیشین فصل‌نامه هفت آسمان به چاپ رسیدند، از کتاب‌های سوڈاپیگرافا^۱ به شمار می‌رود. دانشمندان زمان تألیف کتاب را یکصد و اندی سال قبل از میلاد مسیح (ع) می‌دانند. اندکی از آن نیز ضمن تومارهای بحرالمیت یافت شده است.

در این کتاب، هر یک از دوازده نیای بنی اسرائیل هنگام مرگ، تجربه‌های شخصی خویش در امور اخلاقی را برای فرزندان و فرزندزادگان خود برمی‌شمارد تا تجربه‌های مثبت او را سرمشق زندگی خویش قرار دهند و از تجربه‌های منفی وی عبرت بگیرند. گویندگان داستان حضرت یوسف (ع) را که خود در آن دست داشته‌اند، مطرح می‌کنند و جنبه‌های آموزنده آن داستان شگفت‌انگیز را یادآور می‌شوند. از نظر آنان، سبط لاوی به سبب کھانت و سبط یهودا به سبب سلطنت اهمیت دارند و کھانت از سلطنت بسیار بالاتر است (عهد یهودا، ۱:۴-۵). منجی آینده بنی اسرائیل نیز از آن دو سبط برخواهد خاست (عهد شمعون، ۳:۱۰-۱۲).

زبان اصلی کتاب عبری است، ولی ترجمه فارسی حاضر از روی ترجمه انگلیسی صورت گرفته است. این ترجمه انگلیسی به سال ۱۹۲۷ در آمریکا ضمن مجموعه‌ای از سوڈاپیگرافا با عنوان کتاب‌های فراموش شده عدن^۲ به چاپ رسیده است.

پاورقی‌های کتاب از مترجم فارسی است.

۱. Pseudepigrapha به زبان یونانی یعنی «نوشته‌های جعلی».

۱. عهد رثوبین

نخستین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخهٔ عهد رثوبین یعنی دستورهایی که پیش از مرگ خود در یکصد و بیست و پنج سالگی به پسرانش داد.
۲. هنگامی که دو سال از مرگ یوسف گذشته بود، رثوبین در بستر بیماری افتاد و پسرانش و پسران پسرانش برای عیادت نزد او گرد آمدند.
۳. وی به آنان گفت: فرزندانم، اینک من می‌میرم و به پدران خود می‌پیوندم.
۴. و هنگامی که برادران خویش یهو دا و جاد و اشیر را دید، به آنان گفت: مرا بنشانید تا به برادرانم و فرزندانم از چیزهایی که در قلبم نهفته است، سخن بگویم؛ زیرا اینک پس از سال‌ها از جهان می‌روم.
۵. او برخاست و آنان را بوسید و گفت: برادرانم، بشنوید و ای فرزندانم، به دستورهای پدرتان رثوبین گوش بسپارید.
۶. اینک من امروز خدای آسمان را در برابر شما شاهد می‌گیرم تا درگناهان جوانی و زنا که من در آن افتادم و بستر پدرم یعقوب را آلوده ساختم،^۱ پا نگذارید.
۷. من به شما می‌گویم که خدا مرا با بلای سختی در کمرم به مدت هفت ماه مبتلا کرد و اگر دعاهای پدرم یعقوب نمی‌بود، خداوند مرا هلاک کرده بود.
۸. زیرا سی ساله بودم که آن کار زشت را در حضور خداوند انجام دادم و هفت ماه تا آستانهٔ مرگ بیمار بودم.
۹. سپس هفت سال با عزم استوارِ جانم نزد خداوند در توبه به سر بردم.
۱۰. شراب و مسکرات ننوشیدم و به گوشت لب نزدم و غذای مطبوع نخوردم و برگناه خویش سوکواری کردم؛ زیرا آن گناه چنان بزرگ بود که مانند آن در اسرائیل وجود نداشت.
۱۱. اکنون فرزندانم، چیزهایی را که پس از توبه دربارهٔ هفت روح فریب مشاهده کردم، از من بشنوید.
۱۲. بنابراین، هفت روح بر انسان گماشته شده که آدمی را به کارهای جوانی می‌کشد.^۲
۱۳. هفت روح دیگر نیز هنگام آفرینش به او داده شده که هر کار بشری از طریق آنها صورت می‌گیرد.
۱۴. نخست روح حیات است که مزاج آدمی از آن آفریده شده است.
۱۵. دوم حس بینایی است که میل با آن برانگیخته می‌شود.

۲. دنبالهٔ سخن در بند ۲۴ به بعد آمده و بندهای ۱۳-۲۳ الحاقی است.

۱۶. سوم حس شنوایی است که آموختن از آن می‌آید.
۱۷. چهارم حس بویایی است که به کمک بو، هوا و نفس را به درون می‌کشد.
۱۸. پنجم قدرت گویایی است که دانش از آن می‌آید.
۱۹. ششم حس چشایی است که خوردن و نوشیدن از آن می‌آید و نیرو از آن تولید می‌شود؛ زیرا غذا منبع نیروست.
۲۰. هفتم قدرت تولید مثل و عمل جنسی است که با آن و به وسیلهٔ کام‌گرفتن، گناه وارد می‌شود.
۲۱. این قدرت در ترتیب آفرینش، آخر است و در ترتیب جوانی، اول؛ زیرا پر از نادانی است و نادانان را مانند نابینایان به چاه می‌افکند و مانند حیوانات از پرتگاه به زیر می‌اندازد.
۲۲. علاوه بر همهٔ اینها، روح هشتمی نیز وجود دارد که روح خواب است و با آن جذبۀ طبیعت و صورت مرگ فراهم می‌شود.
۲۳. ارواح خطاکاری با این روح‌ها در می‌آمیزند.
۲۴. نخست روح زناست که در طبیعت و حواس قرار دارد.
۲۵. دوم روح سیری‌ناپذیری است که در شکم قرار دارد.
۲۶. سوم روح جنگیدن است که در جگر و زهره قرار دارد.
۲۷. چهارم روح چاپلوسی و غلط‌اندازی است که شخص، با تظاهر، خود را آدم خوبی نشان دهد.
۲۸. پنجم روح تکبر است که انسان را لاف‌زن و سرکش می‌سازد.
۲۹. ششم روح دروغ‌گویی است که به سبب تبهکاری و رشک، فریب‌کاری و پنهان‌کاری از خویشان و دوستان را پدید می‌آورد.
۳۰. هفتم روح ستمگری است که دزدی و درنده‌خویی از آن می‌آید و انسان خواستهٔ دلش را انجام می‌دهد؛ زیرا ستمگری پس از دریافت هدایایی از روح‌های دیگر، با آنها همکاری می‌کند.
۳۱. روح خواب که روح خطا و خیال است، به همهٔ اینها می‌پیوندد.
۳۲. این‌گونه هر مرد جوانی هلاک می‌شود. او دل خویش را در برابر حقیقت تیره می‌کند و شریعت خدا را نمی‌فهمد و اندرزهای پدران را در نمی‌یابد، همان‌طور که برای من نیز در جوانی چنین چیزی رخ داد.
۳۳. اکنون فرزندانم، حقیقت را دوست داشته باشید تا از شما پاسداری کند و سخنان پدران را رؤبین را بشنوید.
۳۴. به چهرهٔ زنی چشم ندوزید.
۳۵. با همسر مردی دیگر معاشرت نکنید.
۳۶. کاری به کار زنان نداشته باشید.

۳۷. زیرا من اگر پلّه را در حال شست و شو در مکان پوشیده‌ای نظاره نکرده بودم، در این گناه نمی‌افتادم.
۳۸. زیرا از هنگامی که با اندیشهٔ برهنگی آن زن آشفته شدم، خواب نداشتم تا این که به آن پلشتی دست زدم.
۳۹. زیرا هنگامی که ما در عیدر، نزدیک آفراته یعنی بیت لحم بودیم و پدرمان یعقوب نزد پدرش اسحاق رفته بود،^۱ پلّه مست شد و برهنه در غرفهٔ خویش به خواب رفت.
۴۰. من نزد او رفته، برهنگی اش را دیدم و بدون آن که وی بفهمد، آن پلشتی را با او انجام دادم و وی را در خواب ترک کرده، بیرون آمدم.
۴۱. آن‌گاه فرشتهٔ خدا گناه مرا به آگاهی پدرم رساند. او بر من سوگوار شد و از آن پس، پلّه را لمس نکرد.

فصل دوم

۱. بنابراین، فرزندانم، به زیبایی زنان چشم ندوزید و دل خود را به امور آنان مشغول نسازید، بلکه با قلبی فارغ و در ترس خداوند زندگی کنید و در کارهای نیک و در مطالعه و در امور گوسفندان خود بکوشید تا خداوند همسری را که اراده کند، به شما بدهد و مانند من نشوید.
۲. زیرا تا هنگام مرگ پدرم جرئت نداشتم به روی او نگاه کنم یا با یکی از برادرانم سخن بگویم، مبادا مرا سرزنش کند.
۳. هنوز هم وجدانم مرا به خاطر آن گناه عذاب می‌دهد.
۴. البته پدرم مرا بسیار آرام کرد و از خداوند خواست که خشمی که خداوند نشان داده بود، از من دور شود.
۵. از آن زمان تا کنون من مواظب بوده‌ام و گناه نکرده‌ام.
۶. از این رو، فرزندانم، به شما می‌گویم اموری را که به شما دستور می‌دهم، رعایت کنید تا مرتکب گناه نشوید.
۷. زیرا گناه زنا مانند چاهی است برای جان آدمی و او را از خدا دور و به بتان نزدیک می‌کند؛ زیرا دل و فهم را می‌فریبد و مردان جوان را زود به مغاک^۲ می‌کشاند.
۸. زنا بسیاری را هلاک کرده است؛ زیرا یک مرد، خواه پیر باشد یا شریف [کذا]، توانگر یا درویش، با این کار سرزنش بنی آدم و استهزای پلعار^۳ را برای خویش می‌خرد.
۹. زیرا شما داستان یوسف را شنیده‌اید که چگونه خود را از زنی نگه داشت و اندیشهٔ خویش را

۱. پیدایش، ۲۲:۲۱، ۳۵.

2. Hades

۳. «پلعار» تلفظ یونانی واژهٔ عبری «بَلْعَال» به معنای ویرانگر و تبهکار است (تثنیه، ۱۳:۱۳). مقصود از پلعار در کتاب حاضر شیطان است.

- از هرگونه زنا پاک کرد و مورد لطف خدا و مردم قرار گرفت.
۱۰. زیرا آن زن مصری کارهایی با وی انجام داد و جادوگرانی را گرد آورد و شربت عشق را تقدیم او کرد، ولی تصمیم دلش هیچ گرایش بدی را نپذیرفت.
 ۱۱. بنابراین، خدای پدرانان او را از هر بدی و مرگ پنهان نجات داد.
 ۱۲. زیرا اگر زنا بر اندیشه شما چیره نشود، بلعار نیز نمی تواند بر شما چیره گردد.
 ۱۳. فرزندانم، زنان بدند و چون بر مردان قدرت و قوتی ندارند، با جاذبه های ظاهری دام می نهند و آنان را به سوی خود می کشند.
 ۱۴. و هرکس را نتوانند با جاذبه های ظاهری افسون کنند، با فریب بر او چیره می شوند.
 ۱۵. علاوه بر این، فرشته خداوند درباره زنان به من چیزهایی تعلیم داد و گفت که آنان بیش از مردان مغلوب روح زنا می شوند و در دل خود برای مردان نیرنگ می کنند. آن گاه با آراستن خویش، نخست دل آنان را فریفته، با نگاهی زهر خود را به ایشان وارد می کنند، سپس با اقدامی حساب شده آنان را به اسارت خویش در می آورند.
 ۱۶. زیرا زن نمی تواند آشکارا مردی را مجبور کند، ولی می تواند به شیوه روسپیان او را بفریبد.
 ۱۷. بنابراین، فرزندانم، از زنا بگریزد و به زنان و دخترانان دستور دهید سر و روی خود را برای فریب دل ها آرایش ندهند؛ زیرا هر زنی که این دام ها را بگسترد، کیفر ابدی خواهد داشت.
 ۱۸. زیرا آنان شب زنده داران^۱ را پیش از توفان این گونه به دام انداختند که تماشای پیوسته، شهوتشان را برانگیخت و انجام آن را در ذهن خود پروردند؛ زیرا آنان خویش را به شکل انسان ها در آوردند و برای زنان کنار شوهرانشان جلوه گری کردند.
 ۱۹. و زنان که در ذهن خود به قامت آنان شهوت پیدا کرده بودند، جبارانی را زاییدند؛ زیرا قامت شب زنده داران از نظر آنان به آسمان می رسید.
 ۲۰. بنابراین، از زنا بپرهیزید و اگر می خواهید دلتان پاک باشد، حواس خود را نسبت به هر زنی جمع کنید.
 ۲۱. به زنان نیز دستور دهید با مردان معاشرت نکنند تا دلشان پاک بماند.
 ۲۲. زیرا ملاقات های پیوسته، اگرچه با کار غیر شرعی همراه نباشد، برای آنان یک درد بی درمان و برای ما یک هلاکت بلعاری و ننگ ابدی است.
 ۲۳. زیرا در زنا نه فهم یافت می شود و نه پرهیزکاری و هر رشکی در شهوت زنا وجود دارد.
 ۲۴. بنابراین، به شما می گویم که شما بر پسران لای رشک خواهید برد و جوایز برتری خواهید بود، ولی به آن دست نخواهید یافت.
 ۲۵. زیرا خدا انتقام آنان را خواهد گرفت و شما به مرگ بدی خواهید مرد. زیرا خدا به لای

۱. یعنی فرشتگان سابق که در سفر پیدایش، ۴:۱۶ «پسران خدا» و در کتاب وازهای خنوخ، ۳:۱۸ «شب زنده داران» نامیده شده اند. در کتاب دوم آدم و حوا، ۲:۱۱ می خوانیم که فرزندان پارسای شیث جای آن فرشتگان را گرفته بودند و به سبب فرشته خوب، «فرزندان خدا» خوانده می شدند. داستان مفصل آنان در کتاب دوم آدم و حوا، ۲۰ یافت می شود.

- سلطنت داد و همراه او به یهودا و من و دان و یوسف نیز فرمانروایی عطا کرد.
۲۶. بنابراین، به شما دستور می‌دهم که سخن لاوی را بشنوید؛ زیرا او شریعت خداوند را خواهد دانست و برای داوری فرمان خواهد داد و به عنوان کاهن اعظم و مسح شده‌ای که خدا درباره او سخن گفته است، تا پایان روزگار برای همه اسرائیل قربانی خواهد کرد.
۲۷. شما را به خدای آسمان سوگند می‌دهم که هر یک با همسایه خود به راستی عمل کنید و هر یک از شما به برادر خود محبت داشته باشید.
۲۸. خویشتن را با قلبی متواضع به لاوی نزدیک کنید تا از دهان او برکت بگیرید.
۲۹. زیرا او اسرائیل و یهودا را برکت خواهد داد؛ زیرا خدا او را برگزیده است که پادشاه همه قوم باشد.
۳۰. جلو نسل او سر فرود آرید؛ زیرا به خاطر ما در جنگ‌های دیدنی و نادیدنی خواهد مرد و میان شما پادشاهانی جاوید خواهند بود.
۳۱. هنگامی که رئوبین این دستورها را به پسران خود داد، درگذشت. آنان وی را در تابوتی نهادند و در زمان‌های بعد، از مصر به حبرون بردند و در غاری که آرامگاه پدرش بود، به خاک سپردند.

۲. عهد شمعون

دومین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخه سخنان شمعون و چیزهایی که در یکصد و بیستمین سال عمر خویش، که سال درگذشت برادرش یوسف نیز بود، پیش از مرگ به پسرانش گفت.
۲. هنگامی که شمعون بیمار شد، پسرانش به عیادت او آمدند. وی خود را تقویت کرده، نشست و آنان را بوسید و گفت:
۳. فرزندانم، به سخن پدرتان شمعون گوش بدهید تا من چیزهایی را که در قلب خود دارم برای شما بیان کنم.
۴. من دومین پسر یعقوب هستم و مادرم لیه مرا شمعون نامید؛ زیرا خداوند دعای او را شنید.
۵. همچنین من بسیار نیرومند شدم و از هیچ کار بزرگی روی درهم نمی‌کشیدم و از چیزی نمی‌ترسیدم؛ زیرا دلم سخت و جگرم استوار بود و رحمی در وجود من یافت نمی‌شد.
۶. آری، دلیری جسم و جان نیز از جانب خدای اعلی به انسان داده می‌شود.
۷. من در جوانی بسیار به یوسف رشک می‌بردم؛ زیرا پدرم او را بیش از همه دوست داشت.
۸. من بر ضد وی تصمیم گرفتم و خواستم او را هلاک کنم؛ زیرا شهریار فریب روح رشک را در من دمید و دلم را کور کرد، تا او را برادر خود ندانستم و حتی مراعات حال پدرم را نکردم.
۹. ولی خدای او و خدای پدرانش فرشته خود را فرستاد و وی را از دست‌های من نجات داد.

۱۰. زیرا هنگامی که من به شکیم رفته بودم تا برای گلهام مرهم بیاورم و رثوبین به مکان ارزاق و مجموعه انبارهای ما در دو تان رفته بود، برادرم یهودا او را به اسماعیلیان فروخت.
۱۱. هنگامی که رثوبین این خبر را شنید، غمگین شد؛ زیرا می خواست او را به پدرش برگرداند.
۱۲. اما من هنگام شنیدن این خبر که او زنده مانده است، بر یهودا بسیار خشمگین شدم و خشم من پنج ماه ادامه یافت.
۱۳. ولی خداوند مرا متوقف کرد و قدرت دست هایم را از من گرفت؛ زیرا دست راستم هفت روز نیمه خشک بود.
۱۴. فرزندانم، من دانستم که این بلا به خاطر یعقوب بر سر من آمده است و توبه کردم و گریستم. از خداوند خدا خواستم که توان دستم برگردد و خود را از هر پلیدی و رشک و نادانی ننگه دارم.
۱۵. زیرا من دانستم که در مورد برادرم یوسف از روی رشک چیز بدی را در حضور خداوند و پدرم یعقوب تدبیر کرده ام.
۱۶. اکنون فرزندانم، سخنم را بشنوید و از روح فریب و رشک پرهیزید.
۱۷. زیرا رشک بر همه دل آدمی فرمان می راند و نمی گذارد او بخورد یا بنوشد یا کار خوبی انجام دهد؛ بلکه پیوسته به وی امر می کند فردی را که به او رشک برده است، بکشد و مادامی که آن فرد می شکوفد، رشک برنده پژمرده می شود.
۱۸. از این رو، دو سال جان خود را به روزه و ترس از خداوند گرفتار کردم و دانستم که رهایی از رشک با ترس از خدا ممکن می شود.
۱۹. زیرا اگر کسی به سوی خداوند بگریزد، روح بد از او بیرون می رود و دلش روشن می شود.
۲۰. وی از آن پس، با کسی که مورد رشک او بود، همدردی می کند و دشمنان خود را بخشیده، از رشک بردن دست می کشد.

فصل دوم

۱. هنگامی که پدرم دید اندوهگین هستم، حالم را پرسید. من گفتم: جگرم دردمند است.
۲. من بیش از همه سوگوار بودم؛ زیرا جرم فروخته شدن یوسف بر من بود.
۳. هنگامی که ما به مصر رفتیم و او مرا به عنوان جاسوس بازداشت کرد، دانستم که عادلانه رنج می برم و اندوه نخوردم.
۴. باری، یوسف انسان خوبی بود و روح خدا را در خود داشت. او که مهربان و رحیم دل بود، در مورد من اندیشه بدی نمی کرد، بلکه مرا درست مانند بقیه برادران دوست داشت.
۵. از این رو، فرزندانم، از هر رشک و حسدی پرهیزید و با دلی فارغ زندگی کنید تا خدا نیز فیض و جلال و برکت خود را بر سر شما بریزد، همان طور که در مورد یوسف مشاهده کردید.
۶. تمام روزهایی که با او بودیم، ما را سرزنش نکرد، بلکه ما را مانند جان خود دوست داشت و

- به ما بیش از پسرانش احترام می‌کرد و اموال و چارپایان و میوه به ما داد.
۷. فرزندانم، هر یک از شما نیز برادر خود را با خوش قلبی دوست بدارد تا روح رشک از شما دور شود.
۸. زیرا آن صفت جان آدمی را وحشی می‌سازد و جسم را تباه می‌کند. خشم و جنگ را در دل می‌آورد و به خونریزی برمی‌انگیزد و دل را به شوریدگی می‌کشاند و جان را آشفته و جسم را لرزان می‌کند.
۹. رشک شرارت‌آمیزه آدمی را حتی در خواب آزار می‌دهد و به کمک روح‌های تبهکار جان را هلاک می‌کند و جسم را به زحمت می‌اندازد و بر اثر آشفته‌گی، آرامش خاطر را می‌گیرد و برای انسان مانند یک روح تبهکار و مسموم‌کننده آشکار می‌شود.
۱۰. یوسف از آن رو زیبا و خوش‌منظر بود که هیچ بدی در او وجود نداشت؛ زیرا برخی از آشفته‌گی‌های روح در چهره تأثیر می‌گذارد.
۱۱. اکنون پسرانم، دل‌های خود را در حضور خداوند خوب کنید و راه خود را در حضور انسان‌ها مستقیم قرار دهید تا از خداوند و مردم لطف ببینید.
۱۲. از این رو، از زنا بپرهیزید؛ زیرا زنا مادر همه بدی‌هاست و انسان را از خدا دور و به بلعار نزدیک می‌کند.
۱۳. زیرا من در نوشته‌های خنوخ خواندم که پسران شما از طریق زنا فاسد خواهند شد و با شمشیر به پسران لاوی آسیب خواهند زد.
۱۴. اما آنان نخواهند توانست در مقابل لاوی مقاومت کنند؛ زیرا وی از جانب خداوند جنگ خواهد کرد و لشکریان شما را شکست خواهد داد.
۱۵. آنان در عدد کم خواهند بود و میان لاوی و یهودا تقسیم خواهند شد و هیچ کس از شما به فرمانروایی نخواهد رسید، همان‌طور که پدرمان در برکت‌های خود پیشگویی کرده است.^۱

فصل سوم

۱. اینک من همه چیز را به شما گفته‌ام تا از گناه شما تبرئه شوم.
۲. باری، اگر شما از رشک و گردن‌کشی دوری کنید، استخوان‌های من مانند گل سرخی در اسرائیل و گوشت من مانند نیلوفری در یعقوب شکوفا خواهد شد و عطر من مانند عطر کندر خواهد بود و مقدسان مانند سرو پیوسته از من تکثیر خواهند شد و شاخه‌هایشان به هر سو گسترش خواهد یافت.
۳. آن‌گاه نسل کنعان هلاک خواهد شد و از عمالیق چیزی باقی نخواهد ماند و تمام کاپوچیان از میان خواهند رفت و همه جتّیان کاملاً نابود خواهند شد.

۴. سپس سرزمین حام ناکام خواهد شد و تمام آن قوم از میان خواهند رفت.
۵. و همه زمین از آشفتگی و همه جهان زیر آسمان از جنگ آرام خواهد شد.
۶. آنگاه مقتدر اسرائیل فرزندان سام را جلال خواهد داد.
۷. زیرا خداوند خدا بر زمین ظاهر خواهد شد و خودش انسانها را نجات خواهد داد.
۸. و همه روحهای فریب زیر پا خرد خواهند شد و انسانها بر ارواح بداندیش حکمرانی خواهند کرد.
۹. سپس من در شادی برخوام خاست و خدای اعلی را به سبب کارهای شگفت آورش مبارک خواهم خواند؛ زیرا خدا جسم یافته و با انسانها غذا خورده و انسانها را نجات داده است.
۱۰. اکنون فرزندانم، فرمان لاوی و یهودا را ببرید و بر این دو سبط گردن فرازی مکنید؛ زیرا از آنها نجات خدا به سوی شما خواهد آمد.
۱۱. زیرا خدا از لاوی به عنوان کاهن اعظم و از یهودا به عنوان پادشاه، خدا و انسانی را برخواهد انگیخت تا همه امتها و نسل اسرائیل را نجات دهد.
۱۲. بنابراین، من به شما دستور می دهم تا شما نیز به فرزندانان دستور دهید که آنان نیز در طول نسل هایشان این را در نظر بگیرند.
۱۳. هنگامی که شمعون دستورهای خود را به فرزندانش پایان داد، در یکصد و بیست سالگی به پدراننش پیوست.
۱۴. آنان وی را در تابوتی چوبین نهادند تا استخوانهایش به حبرون حمل شود. آنان استخوانها را پنهانی در زمان جنگ مصریان بردند؛ زیرا مصریان از استخوانهای یوسف در آرامگاه پادشاهان پاسداری می کردند.
۱۵. زیرا جادوگران به ایشان گفته بودند که هنگام انتقال استخوانهای یوسف، در سراسر آن سرزمین، تاریکی و ظلمت و بلایی بسیار بزرگ برای مصریان خواهد بود، به گونه ای که انسان حتی با چراغ برادر خود را نخواهد شناخت.
۱۶. پسران شمعون بر پدر خود سوکواری کردند.
۱۷. آنان تا روز مهاجرت از مصر به رهبری موسی آنجا بودند.

۳. عهد لاوی

سومین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخه سخنان لاوی و چیزهایی که به پسرانش دستور داد؛ کارهایی که باید انجام دهند و حوادثی که تا روز داوری برای ایشان رخ خواهد داد.
۲. وی هنگامی که کاملاً تندرست بود، آنان را فراخواند؛ زیرا به او وحی شده بود که مرگش نزدیک است.

۳. هنگامی که پسرانش گرد آمدند، به ایشان گفت:
۴. من، لاوی، در حزان به دنیا آمدم و با پدرم به شکیم رفتم.
۵. هنگامی که جوانی حدوداً بیست ساله بودم، من و شمعون از حمور به خاطر خواهرمان دینه انتقام گرفتیم.^۱
۶. هنگامی که در آبل مَحوله^۲ مشغول چراندن گله بودم، روح فهم خداوند بر من فرود آمد و دیدم همه مردم به راه فساد می‌روند و فسق برای خود باروهایی ساخته و فجور در برج‌هایی نشسته است.^۳
۷. من برای نژاد بنی آدم غمگین شدم و نزد خداوند نیایش کردم تا نجات یابم.
۸. آن‌گاه خوابی بر من چیره شد و دیدم که روی کوه بزرگی هستم.
۹. و دیدم که آسمان‌ها گشوده شده‌اند و فرشته خدا به من می‌گوید: ای لاوی، داخل شو.
۱۰. من از آسمان اول وارد شدم و دریای بزرگی را در آن‌جا آویخته دیدم.
۱۱. همچنین آسمان دوم را بسیار شفاف‌تر و درخشان‌تر یافتم؛ نور بی‌کرانی نیز در آن بود.
۱۲. به فرشته گفتم: چرا چنین است؟ فرشته پاسخ داد: از این تعجب مکن؛ زیرا آسمانی درخشان‌تر که مانندی ندارد، خواهی دید.
۱۳. هنگامی که تو به آن آسمان بروی، آن‌جا نزدیک خداوند خواهی ایستاد و خدمتکار او خواهی بود. تو رازهای وی را برای انسان‌ها خواهی گشود و اعلام خواهی کرد که او اسرائیل را نجات خواهد داد.
۱۴. و خداوند به وسیله تو و یهودا میان انسان‌ها ظاهر خواهد شد و همه طبقات بشری را نجات خواهد داد.
۱۵. حیات تو از بهره خداوندی خواهد بود و او مزرعه و تاکستان و میوه و زر و سیم تو خواهد بود.
۱۶. اکنون درباره آسمان‌هایی که به تو نشان داده شده است، بشنو.
۱۷. پایین‌ترین آنها از آن رو برای تو تاریک است که تماشاگر همه کارهای ناشایست آدمی است.
۱۸. این آسمان برای روز داوری و زمان دادرسی عادلانه خدا آتش و برف و یخ آماده کرده است؛ زیرا همه روح‌های تلافی و انتقام‌گیری از انسان آن‌جا هستند.
۱۹. آسمان دوم جای همه سربازان سپاهی است که مأموریت دارند در روز داوری از روح‌های فریب و بلعار انتقام بگیرند.
۲۰. بالای آنان قدیسان هستند.
۲۱. بالاتر از همه جلال عظیم وجود دارد که بسیار برتر از هر قداستی است.

۱. رک: پیدایش، ۳۴.

۲. این نام در کتاب داوران، ۲۲:۷ آمده و در برخی نسخ آبل مابم است (رک: کتاب دوم تواریخ ایام، ۴:۱۶). آبل مابم با اماکنی که

در ۱:۳ آمده تناسب دارد. ۳. برخی نسخه‌ها دعای نسبتاً مفصلی را به این بخش افزوده‌اند.

۲۲. در آسمان بعدی رؤسای فرشتگان هستند که خدمت می کنند و برای همه گناهان غیر عمدی پارسایان به حضور خداوند قربانی می گذرانند.
۲۳. آنان بوی خوش به مشام خداوند می رسانند که یک هدیه ارزان و غیرخونی است.
۲۴. در آسمان پایین تر فرشتگانی هستند که از فرشتگان حضور خداوند فرمان می برند.
۲۵. در آسمان پایین تر تخت ها و سلطنت هایی است و در آن پیوسته خدا را تسبیح می کنند.
۲۶. بنابراین، هنگامی که خداوند به ما نظر می اندازد، همه ما می لرزیم، بلکه آسمان ها و زمین و اعماق^۱ در حضور جلال او می لرزند.
۲۷. اما بنی آدم که این چیزها را نمی فهمند، گناه می کنند و خشم خدای اعلی را برمی انگیزند.

فصل دوم

۱. باری، آگاه باشید که خداوند بر بنی آدم حکم خواهد کرد.
۲. زیرا هنگامی که صخره ها بشکافتند و خورشید خاموش شود و آب ها بخشکند و آتش افسرده شود و همه آفرینش آشفته گردد و ارواح نامرئی ذوب شوند و مغاک به حکم خدای اعلی غنیمت بگیرد، مردم بی ایمان خواهند شد و در گناه پایداری خواهند کرد.
۳. بدین سبب، آنان به کیفر محکوم خواهند شد.
۴. از این رو، خدای اعلی نیایشت را شنیده، تو را از گناه دور می کند و تو برای او پسری و بنده ای خواهی بود و در حضور او خدمت خواهی کرد.
۵. فروغ دانش را در یعقوب بر خواهی افروخت و برای همه نسل اسرائیل مانند خورشید خواهی تابید.
۶. به تو و نسلت برکتی داده خواهد شد تا خدا با همه امت ها با مهر فراوان دیداری همیشگی کند.
۷. و بدین جهت به تو اندرز و فهم داده شد تا فرزندان را در این مورد پند دهی.
۸. زیرا کسانی که خدا را مبارک بخوانند، مبارک خوانده خواهند شد و کسانی که به او کفر بگویند، هلاک خواهند شد.
۹. از این رو، آن فرشته درهای آسمان را بر من گشود و من معبد مقدس و خدای اعلی را بر تخت جلال دیدم.
۱۰. او به من گفت: ای لاوی، من به تو برکت و کهنات داده ام تا روزی که بیایم و میان اسرائیل ساکن شوم.
۱۱. آن گاه فرشته مرا به زمین آورد و سپری و شمشیری به من داد و گفت: از شکیم انتقام خواهرت دینه را بگیر و من با تو خواهم بود؛ زیرا خدا مرا فرستاده است.

۱۲. و من به گونه‌ای که در الواح آسمانی نوشته شده است، پسران حمور را در آن روزگار هلاک کردم.
۱۳. به او گفتم: خداوندگارا، از تو می‌خواهم که نامت را به من بگویی تا تو را در روز محنت بخوانم.
۱۴. او گفت: من فرشته‌ای هستم که برای قوم اسرائیل شفاعت می‌کند تا کاملاً زده نشوند؛ زیرا هر روح بدی به آنان حمله می‌کند.
۱۵. پس از این امور، بیدار شدم و خدای اعلی و فرشته‌ای را که برای قوم اسرائیل و همهٔ پارسایان شفاعت می‌کند، مبارک خواندم.

فصل سوم

۱. هنگامی که به سوی پدرم می‌رفتم، سپری برنجین دیدم که نام کوه «اسپیس»^۱ که نزدیک جبال^۲ در جنوب ابیلا^۳ است، از آن می‌آید.
۲. من این سخنان را در قلبم نگاه داشتم. سپس به پدرم و برادرم رثوبین سفارش کردم به پسران حمور بگویند که ختنه نشوند؛ زیرا به خاطر پلشتی که بر خواهرم روا داشته بودند، غیرت می‌ورزیدم.
۳. نخست من شکیم را کشتم و شمعون حمور را کشت. سپس برادرانم آمدند و شهر را از دم شمشیر گذراندند.
۴. پدرم از شنیدن این امور خشمگین شد و از این که آنان پس از ختان کشته شده‌اند، اندوهگین شد و هنگامی که به ما برکت می‌داد، ما را خطا کار شمرد.^۴
۵. زیرا ما گناه کردیم که این کار را در مقابل خواست او انجام دادیم و وی در آن روز بیمار شد.
۶. ولی به نظر من حکم خدا بر ضد شکیم بود؛ زیرا آنان خواسته بودند با ساره و رفقه همان کاری را انجام دهند که با خواهرمان دینه انجام دادند، ولی خدا از این کار جلوگیری کرده بود.
۷. آنان پدرمان ابراهیم را در زمان غربت آزار می‌دادند و کوچک و بزرگ آنان متعرض گوسفندان او می‌شدند و با خانه‌زاد او آبلاین رفتاری بی‌شرمانه داشتند.
۸. شیوهٔ رفتار آنان با همهٔ بیگانگان این بود که زنانشان را به زور می‌گرفتند و ایشان را بیرون می‌کردند.
۹. ولی خشم خداوند کاملاً بر آنان فرود آمد.

۱. معنای عبارت متن روشن نیست. سپر در زبان یونانی «اسپیدا» می‌شود، ولی «اسپیس» نام گونه‌ای مار کبراست که در مصر قدیم نشانهٔ سلطنت بود. از سوی دیگر، سپر در زبان عبری «شیریون» است که با نام کوه «سیریون» (ثنییه، ۹:۳) شباهت دارد.

۲. نام دیگر شهر «بیلوس» در شمال بیروت که واژهٔ «پاپیروس» از آن گرفته شده است.

۳. یکی از شهرهای یونانی‌نشین فلسطین، کنار دیکاپولیس که نام آن در برخی کتیبه‌ها آمده است.

۴. پیدایش، ۷:۵:۴۹.

۱۰. من به پدرم یعقوب گفتم: خداوند به وسیله تو کنعانیان را غارت خواهد کرد و سرزمینشان را به تو و نسل تو خواهد داد.
۱۱. زیرا از امروز به بعد، شکیم شهر ابلهان خوانده خواهد شد؛ زیرا همان طور که ابلهان را مسخره می کنند، ما آنان را مسخره کردیم.
۱۲. زیرا آنان نیز با آلوده کردن خواهرم، در اسرائیل ابلهی کرده بودند. ما آن جا را ترک کردیم و به بیت تیل آمدیم.
۱۳. آن جا نیز پس از گذراندن هفتاد روز، رؤیایی مانند رؤیای قبلی دیدم.
۱۴. در آن رؤیا هفت مرد سفیدپوش را مشاهده کردم که به من می گفتند: برخیز جامه کهنات را بپوش و تاج پارسایی را بر سر نه و سینه بند فهم و ردای حقیقت و نشان ایمان و عمامه سروری و ایفود نبوت را در بر کن.^۱
۱۵. و آنان همگی این چیزها را آورده، بر من پوشاندند و گفتند: از این پس تو و نسلت برای همیشه کاهن خداوند خواهید بود.
۱۶. نفر اول مرا با روغن مقدس مسح کرد و عصای داوری را به دستم داد.
۱۷. نفر دوم مرا با آب خالص شست و با نان و شراب یعنی مقدس ترین چیزها خوراک داد و پیراهن مقدس و شکوهمندی بر من پوشاند.
۱۸. نفر سوم مرا با لباس کتانی مانند ایفود پوشاند.
۱۹. نفر چهارم کمربندی مانند ارغوان بر میانم بست.
۲۰. نفر پنجم شاخه ای از زیتون نیرومند به دستم داد.
۲۱. نفر ششم تاجی بر سرم نهاد.
۲۲. نفر هفتم دیهیم کهنات را بر سرم گذاشت و دستم را از عطریات انباشت تا به عنوان کاهن برای خداوند خدا خدمت کنم.
۲۳. آنان به من گفتند: ای لاوی، نسل تو به سه مقام منقسم خواهند شد تا نشانه ای از شکوه خداوندی باشند که می آید.
۲۴. نخستین بخش به گونه ای بزرگ خواهد بود که بزرگ تر از آن وجود نخواهد داشت.
۲۵. دومین بخش در کهنات خواهد بود.
۲۶. سومین بخش به نام تازه ای خوانده خواهد شد؛ زیرا یک پادشاه در یهودیه برخواهد خاست و کهنات تازه ای را به شیوه امتها تأسیس خواهد کرد.
۲۷. و حضور او را به عنوان نبی اعلی و نسل پدرمان ابراهیم گرامی خواهند داشت.
۲۸. از این رو، هر چیز دلپذیر در اسرائیل از آن تو و نسلت خواهد بود و شما از هر چیز خوش منظر آن خواهید خورد و نسل تو از خوان خداوند روزی خواهند خورد.

۱. شرح لباس های کهنات در خروج، ۲۸ و ۹۵:۲۹ و لاویان، ۱۳-۷:۸ آمده است.

۲۹. برخی از آنان کاهنان اعظم و داوران و کاتبان خواهند بود و با دهان خویش از مکان مقدس پاسداری خواهند کرد.
۳۰. هنگامی که بیدار شدم، دانستم که این خواب نیز مانند خواب نخست است. این را در دلم پنهان داشتم و هیچ کس را در روی زمین از آن آگاه نکردم.
۳۱. پس از دو روز من و یهودا همراه با پدرمان یعقوب نزد پدربزرگمان اسحاق رفتیم.
۳۲. پدربزرگم مرا به خاطر همه سخنان رؤیاهایی که دیده بودم، برکت داد، ولی نخواست با ما به بیت‌ئیل بیاید.
۳۳. هنگامی که به بیت‌ئیل آمدم، پدرم در رؤیایی دید که من کاهن آنان نزد خدا خواهم بود.
۳۴. او صبح زود برخاست و عشر هر چیز را به وسیله من به خداوند پرداخت. آن‌گاه برای اقامت به حبرون آمدم.
۳۵. اسحاق پیوسته مرا فرا می‌خواند تا شریعت خداوند را که فرشته خداوند به من آموخته بود، به یادم بیاورد.
۳۶. او شریعت کهنات و قربانی و هدایای تمام سوختنی و نوبر میوه‌ها و هدایای اختیاری و هدایای سلامت را به من آموخت.
۳۷. او هر روز مرا تعلیم می‌داد و به جهت من نزد خداوند اهتمام می‌ورزید و به من می‌گفت: از روح زنا برحذر باش؛ زیرا این کار در نسل جریان می‌یابد و نسلت مکان مقدس را آلوده می‌کند.
۳۸. از این رو، در حالی که جوان هستی، زنی بی‌عیب و پلشتی که از نژاد امت‌های غریب نباشد، برای خود بگیر.
۳۹. و پیش از ورود به مکان مقدس، غسل کن و هنگامی که قربانی می‌گذرانی، خود را شست و شو ده؛ همچنین هنگامی که قربانی پایان یافت، خود را بشوی.
۴۰. همان‌طور که ابراهیم به من آموخته است، از دوازده درخت برگدار به خداوند بگذران.
۴۱. و از هر حیوان و پرندۀ طاهر به حضور خداوند قربانی بگذران.
۴۲. و از همه نوبر میوه‌هایت و شرابت نخستین را به عنوان قربانی به حضور خداوند خدا بگذران و هر قربانی را نمک‌سود کن.
۴۳. پس اینک هرآنچه را به شما فرزنداتم دستور می‌دهم، رعایت کنید؛ زیرا چیزهایی را که از پدراتم شنیده‌ام، برای شما بیان کردم.
۴۴. اینک من از همه بی‌عدالتی و تجاوزی که شما در روزهای واپسین بر ضد مسیح، نجات‌دهندۀ جهان، مرتکب خواهید شد و گناه کرده، اسرائیل را فریب خواهید داد و بدی‌های زیادی را از خداوند برای آنان جلب خواهید کرد، بیزارم.
۴۵. و شما همراه اسرائیل سرکشی خواهید کرد و او به سبب بدی شما اورشلیم را نگاه نخواهد داشت، بلکه پرده‌معبد پاره خواهد شد تا از آن پس، ننگ شما را نبوشاند.

۴۶. و شما مانند اسیران میان امت‌ها پراکنده خواهید شد و آنان شما را سرزنش و نفرین خواهند کرد.
۴۷. زیرا خانه‌ای که خداوند برخواهد گزید، اورشلیم نامیده خواهد شد، همان‌طور که در کتاب خَنُوخ پارسا آمده است.^۱
۴۸. بنابراین، هنگامی که زن گرفتم، بیست و هشت سال داشتم و نام همسرم مَلْکا بود.
۴۹. او آبستن شد و پسری زایید که نامش را گرشام^۲ گذاشتند؛ زیرا ما در سرزمین خود ساکن بودیم.
۵۰. و من می‌دیدم که او در رتبهٔ نخست نخواهد بود.
۵۱. قهات در سی و پنج سالگی من هنگام طلوع آفتاب به دنیا آمد.
۵۲. و در رؤیایی دیدم که او در جای بلندی میان همهٔ جماعت ایستاده است.
۵۳. بنابراین، او را قهات نامیدند که آغاز عظمت و تعلیم است.
۵۴. همسرم در چهل سالگی من پسر سومی برایم زایید و از آن‌جا که وی را با مرارت زایید، او را مراری نام دادم یعنی «تلخی من»؛ زیرا نوزاد نیز به مرگ نزدیک شده بود.
۵۵. یوکابد در شصت و چهار سالگی من در مصر به دنیا آمد و من آن زمان میان برادرانم نامور بودم.^۳
۵۶. گرشام ازدواج کرد و لُمنی^۴ و شمععی برای وی به دنیا آمدند. پسران قهات عَمرام و یساکار^۵ و حبرون و عَزَّیئیل بودند. پسران مراری مُحلی و موشی بودند.
۵۷. نود و چهار ساله بودم که عَمرام دخترم یوکابد را به زنی گرفت؛^۶ زیرا آنان در یک روز به دنیا آمده بودند.
۵۸. هشت ساله بودم که به سرزمین کنعان رفتم و هیجده ساله بودم که شکیم را گشتم^۷ و در نوزده سالگی کاهن شدم و در بیست و هشت سالگی ازدواج کردم و در چهل و هشت سالگی به مصر رفتم.
۵۹. اینک فرزندانم، شما نسل سوم هستید. هنگامی که یکصد و هیجده ساله بودم، یوسف درگذشت.

۱. توجیه اشارهٔ لاوی به نام اورشلیم در بند ۴۵.

۲. این نام در تورات (پیدایش، ۱۱:۴۶ و خروج، ۱۶:۶) جرشون است به معنای «بیگانه».

۳. یوکابد به معنای جلال خداست و پایان بند به همین معنا اشاره می‌کند.

۴. در تورات (خروج، ۱۷:۶) لینی آمده است.

۵. در تورات (خروج، ۱۸:۶) پصهار آمده است.

۶. «عمرام عمهٔ خود یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی هارون و موسی را زایید» (خروج، ۲۰:۶). ازدواج با عمه بعداً در تورات حرام شده است (لاویان، ۱۲:۱۸).

۷. پیدایش، ۲۶:۳۴.

فصل چهارم

۱. اکنون فرزندانم، به شما دستور می‌دهم که از خداوند خدای خویش با تمام قلب خود بترسید و با ساده‌دلی مطابق شریعت او رفتار کنید.
۲. به فرزندانان خط بیاموزید تا با خواندن پیوسته شریعت خدا، در سراسر زندگی خود فهم داشته باشند.
۳. زیرا هر کس که شریعت خدا را بداند، احترام خواهد داشت و هیچ‌جا بیگانه نخواهد بود.
۴. آری، وی دوستانی فراوان و بیش از والدین خود پیدا خواهد کرد و افراد زیادی علاقه خواهند داشت به او خدمت کنند و شریعت را از دهان او بشنوند.
۵. بنابراین، فرزندانم، پارسایی را در زمین معمول دارید تا در آسمان گنجی داشته باشید.
۶. چیزهای خوبی را در جان خود بکارید تا در زندگی خویش آن را بیابید.
۷. اما اگر چیزهای بدی بکارید، رنج و مصیبت درو خواهید کرد.
۸. حکمت را در ترس خدا با کوشش به دست آرید؛ زیرا اگر اسارت پیش آید یا شهرها و کشورها ویران شوند و زر و سیم و هر مالی از دست برود، حکمت حکیمان را هیچ چیز به یغما نمی‌برد مگر کوری گناهکاری و بی‌عاطفگی که از گناه برمی‌خیزد.
۹. زیرا اگر کسی خود را از این چیزهای بد بازدارد، حکمت حتی میان دشمنان برای او جلال خواهد آورد و کشور بیگانه برای او وطن خواهد بود و دشمنان وی را دوست خود خواهند شمرد.
۱۰. هر کس که چیزهای شرافتمندانه را تعلیم دهد و به آن عمل کند، مانند برادرم یوسف کنار پادشاهان بر تخت خواهد نشست.
۱۱. از این رو، فرزندانم، دانسته‌ام که شما در روزهای واپسین از خداوند سر باز خواهید زد و دست تبهکاری بر ضد او دراز خواهید کرد و ننگ همه امت‌ها خواهید بود.
۱۲. زیرا پدر ما اسرائیل از تجاوز کاهنان اعظم که دست خود را بر نجات‌دهنده جهان خواهند گذاشت بیزار است.
۱۳. زیرا همان‌طور که آسمان از نظر خداوند از زمین بی‌آلایش‌تر است، شما چراغ‌های اسرائیل نیز از امت‌ها بی‌آلایش‌تر باشید.
۱۴. اما اگر شما به سبب تجاوز تاریک شوید، همه امت‌های ساکن در کوری چه خواهند کرد؟
۱۵. آری، شما نفرینی بر طبقه ما وارد خواهید کرد؛ زیرا می‌خواهید چراغ شریعت را که به شما سپرده شد تا بر همه مردم افروخته شود، با تعلیم دستورهایی بر خلاف مقررات الهی، خاموش کنید.
۱۶. شما قربانی‌های خداوند را خواهید دزدید و از سهم او بخش‌های برگزیده را سرقت خواهید کرد و آن را مغرورانه با روسپیان خواهید خورد.
۱۷. و دستورهای خداوند را با آزمندی تعلیم خواهید داد و زنان شوهردار را آلوده و دوشیزگان

- اورشليم را بی عصمت خواهید کرد و به فواحش و روسپیان خواهید پیوست و دختران امت‌ها را به زنی خواهید گرفت و ایشان را با تطهیر غیر شرعی طاهر خواهید کرد و جماعت شما مانند سدوم و عموره خواهد بود.
۱۸. و شما به سبب کهنات خود تکبر خواهید ورزید و خود را از مردم دیگر بالاتر خواهید دانست و حتی از فرمان‌های خدا عار خواهید داشت.
۱۹. زیرا شما چیزهای مقدس را با طعنه و مسخره حقیر خواهید شمرد.
۲۰. از این رو، معبدی که خدا برخواهد گزید، به خاطر ناپاکی شما ویران خواهد شد و شما در میان همه امت‌ها به اسارت خواهید رفت.
۲۱. و شما نزد آنان مکروه خواهید بود و به سبب داوری عادلانه خدا از آنان سرزنش و ننگ جاوید دریافت خواهید کرد.
۲۲. و همه کسانی که از شما بیزارند، از هلاکت شما خوشحال خواهند شد.
۲۳. و اگر نبود که شما از طریق پدرانمان ابراهیم و اسحاق و یعقوب رحمت دریافت می‌کنید، یک تن از نسل ما بر زمین زنده نمی‌ماند.
۲۴. اکنون من دانسته‌ام که شما مدت هفتاد هفته^۱ گمراه خواهید بود و به کهنات بی حرمتی کرده، قربانی‌ها را آلوده خواهید ساخت.
۲۵. و شریعت را بی‌ارزش خواهید کرد و با تحریف زشت خویش سخنان انبیا را پوچ خواهید ساخت.
۲۶. و مردان پارسا را آزار داده، از پرهیزکاران بیزار خواهید شد و از سخنان ایمان‌داران دوری خواهید کرد.
۲۷. و کسی را که با قدرت خدای اعلی به تجدید شریعت برخیزد، فریب‌کار خواهید نامید و سرانجام به او حمله خواهید کرد تا وی را بکشید، در حالی که از بزرگی او آگاهی ندارید و از روی بداندیشی خون بی‌آلایش او را برگردن خواهید گرفت.
۲۸. و به خاطر وی مکان‌های مقدس شما با خاک یکسان خواهد شد.
۲۹. و شما جای پاکی نخواهید داشت و برای شما میان امت‌ها لعنت و پراکندگی خواهید بود تا این که او دوباره به دیدارتان بیاید و شما را از روی مهر و از طریق ایمان و آب بپذیرد.

فصل پنجم

۱. همان‌طور که با شما درباره هفتاد هفته سخن گفتم، اکنون درباره کهنات می‌گویم؛ زیرا در هر یوبیلی^۲ کهناتی خواهد بود.

۱. مقصود از هفته هفت سال است و هفتاد هفته یعنی چهارصد و نود سال.

۲. یوبیل به پنجاهمین سال گفته می‌شود.

۲. در نخستین یوبیل اولین کسی که برای کهنانت مسح شود، بزرگ خواهد بود و با خدا مانند پدر خویش سخن خواهد گفت.
۳. و کهنانت او نزد خداوند کامل خواهد بود و در روزهای شادی خویش برای نجات جهان برخواهد خاست.
۴. در دومین یوبیل آن کس که مسح می‌شود، اندوه محبوبان را تحمل خواهد کرد و همه کهنانت او را محترم خواهند شمرد و از وی تجلیل خواهند کرد.
۵. سومین کاهن گرفتار اندوه خواهد شد.
۶. چهارمین کاهن درد خواهد کشید؛ زیرا بی‌عدالتی بسیار بر او گرد خواهد آمد و در همه اسرائیل هرکسی از همسایه خود بیزار خواهد بود.
۷. پنجمین کاهن گرفتار تاریکی خواهد شد و همین‌طور ششمین و هفتمین کاهن.
۸. در هفتمین یوبیل پلشتی بدان اندازه خواهد بود که نتوان برای مردم بازگفت؛ زیرا آنان آگاه خواهند شد که چه کسانی این کارها را می‌کنند.
۹. از این رو، ایشان اسیر و شکار خواهند شد و سرزمین و اموالشان از میان خواهد رفت.
۱۰. در پنجمین هفته آنان به کشور ویران خویش برخواهند گشت و خانه خداوند را تجدید خواهند کرد.
۱۱. در هفتمین هفته کسانی که بت‌پرست و زناکار و پول‌دوست و مغرور و ستمگر و شهوت‌پرست هستند و به بچه‌ها و حیوانات تجاوز می‌کنند، کاهن خواهند شد.
۱۲. و پس از آن که کیفر آنان از نزد خداوند بیاید، کهنانت ناکام خواهد شد.
۱۳. آن‌گاه خداوند کاهن تازه‌ای را برخواهد انگیخت.
۱۴. و به او همه سخنان خداوند وحی خواهد شد و وی داوری عادلانه‌ای را در روزهای بسیاری بر زمین معمول خواهد داشت.
۱۵. و ستاره او در آسمان به عنوان پادشاه طلوع خواهد کرد.
۱۶. وی چراغ دانش را مانند خورشید که روز را روشن می‌کند، برخواهد افروخت و جهان به او سر فرود خواهد آورد.
۱۷. و مانند خورشید بر زمین خواهد درخشید و تاریکی را از زیر آسمان برخواهد انداخت و آرامش را بر سراسر زمین خواهد گسترد.
۱۸. آسمان‌ها در روزگار وی وجد خواهند کرد و زمین شادمان خواهد شد و ابرها شادی خواهند کرد.
۱۹. و دانش خداوند مانند آب دریاها بر زمین فرو خواهد ریخت.
۲۰. و فرشتگان جلال حضور خداوند از او شاد خواهند شد.
۲۱. آسمان‌ها گشوده خواهند شد و از معبد جلال، تقدیس با صدای پدر بر او فرود خواهد آمد، همان‌طور که از ابراهیم به اسحاق فرود آمد.

۲۲. و جلال خدای اعلی بر او آشکار خواهد شد و روح فهم و تقدیس در آب بر وی قرار خواهد گرفت.
۲۳. زیرا او عظمت خداوند را به پسران وی در حقیقت برای همیشه خواهد داد.
۲۴. و هیچ کس در هیچ نسلی تا ابد جانشین او نخواهد بود.
۲۵. و هنگام کهنات وی دانش امت‌های روی زمین چند برابر خواهد شد و آنان به سبب فیض خداوند روشن خواهند گردید. و هنگام کهنات او گناه به پایان خواهد رسید و تبهکاران به تبهکاری خویش پایان خواهند داد.
۲۶. او درهای فردوس را خواهد گشود و شمشیری را که برای ترساندن آدم است، از میان برخواهد داشت و به قدیسان از درخت حیات خواهد داد تا بخورند و روح قداست بر آنان قرار گیرد.
۲۷. او بلعار را دربند خواهد کرد و به فرزندان خدا قدرت خواهد داد که ارواح پلید را پایمال کنند.
۲۸. و خداوند از فرزندان خود شاد خواهد شد و از محبوبان خویش تا ابد خرسند خواهد بود.
۲۹. آن‌گاه ابراهیم و اسحاق و یعقوب وجد خواهند کرد و من شاد خواهم شد و همه قدیسان لباس شادمانی خواهند پوشید.
۳۰. اکنون پسرانم، شما همه چیز را شنیده‌اید؛ از این رو، برای خود از نور و ظلمت، شریعت خدا و اعمال بلعار، یکی را برگزینید.
۳۱. پسرانش به او پاسخ داده، گفتند: طبق شریعت خداوند نزد او رفتار خواهیم کرد.
۳۲. پدرشان گفت: خداوند گواه سخن دهان شماست، فرشتگانش گواهان‌اند و شما گواهانید و من گواهم.
۳۳. پسرانش گفتند: ما گواهانیم.
۳۴. لای از دستور دادن به پسرانش بازایستاد و پاهای خویش را روی بسترش دراز کرد و در یکصد و سی و هفتمین سال عمر به پدران خود پیوست.
۳۵. آنان وی را در تابوتی نهادند و در زمان‌های بعد او را در حبرون، کنار ابراهیم و اسحاق و یعقوب به خاک سپردند.

۴. عهد یهودا

چهارمین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخه سخنان یهودا و چیزهایی که پیش از مرگ به پسران خود گفت.
۲. آنان جمع شده، نزد وی آمدند و او به ایشان گفت: فرزندانم، سخن پدرتان یهودا را گوش کنید.
۳. من چهارمین پسر پدرم یعقوب بودم و مادرم لیه مرا یهودا نامید؛ زیرا گفت: خداوند را سپاس می‌گویم که به من پسر چهارمی نیز داد.

۴. من جوانی تیزتک بودم و در هر چیز از پدرم اطاعت می‌کردم.
۵. همچنین مادرم و خاله‌ام را احترام می‌کردم.^۱
۶. و واقع شد هنگامی که من مردی شدم، پدرم مرا برکت داد و گفت: تو یک پادشاه و از هر نظر کامیاب خواهی بود.
۷. خداوند در همه کارهایم، چه در مزرعه و چه در خانه، به من لطف نشان می‌داد.
۸. به خاطر دارم که یک بار به دنبال غزال ماده‌ای دویدم و آن را گرفته، از آن برای پدرم خوراکی تهیه کردم و او خورد.
۹. من بر شکار غزال‌ها تسلط داشتم و هرچه از آنها را که در دشت بود، می‌گرفتم.
۱۰. بر مادیانی پیشی گرفتم و پس از شکار، آن را رام کردم.
۱۱. شیری را کشتم و بزغاله‌ای را از میان آرواره‌هایش بیرون آوردم.
۱۲. پای خرسی را گرفتم و آن را از صخره پرتاب کردم تا اندامش خرد شد.
۱۳. برگراز وحشی پیشی می‌گرفتم و همین‌طور که می‌دویدم، آن را گرفته، از وسط پاره می‌کردم.
۱۴. پلنگی در حبرون روی سگ من پرید. من دُم آن را گرفتم و از صخره‌ها پرت کردم به گونه‌ای که دو نیم شد.
۱۵. یک گاو وحشی را دیدم که در مزارع می‌چرد. شاخش را گرفتم و در حالی که آن را به اطراف خود می‌چرخاندم، بی‌حال کردم و بر زمین زدم و کشتم.
۱۶. هنگامی که دو پادشاه از کنعانیان زره پوشیدند و همراه گروهی بزرگ برای گرفتن گوسفندان ما آمدند، من یک‌تنه بر پادشاه حاصور یورش بردم و او را به زانو درآورده، کشیدم و کشتم.
۱۷. دیگری یعنی پادشاه تَفُوح را در حالی که روی اسب نشسته بود، کشتم و همه نفراتش را پراکنده ساختم.
۱۸. عاخور پادشاه را که مردی بسیار بلندقامت بود، مشاهده کردم که روی اسب نشسته، از پیش و پس نیزه خود را جولان می‌داد. من سنگی به وزن شصت رطل برگرفتم و با آن اسب وی را زدم و آن را کشتم.
۱۹. من با این شخص دو ساعت جنگیدم و سپرش را دونیم و پایش را خرد کرده، او را کشتم.
۲۰. هنگامی که سینه‌بند زره وی را می‌کندم، نه تن از یارانش با من جنگیدن آغاز کردند.
۲۱. من جامه‌ام را مانند فلاخن بر دستم پیچیدم و با آن سنگ‌هایی به سوی ایشان پرتاب کردم. چهار تن از ایشان را کشتم و بقیه گریختند.
۲۲. پدرم یعقوب بیلسات شاه شاهان را که جباری زورمند با قامتی به طول دوازده ذراع بود، کشت.

۱. مقصود از خاله، راحیل است که به نقل تورات (پیدایش، ۲۹)، با خواهرش لیه در یک زمان همسر یعقوب بوده‌اند. ازدواج همزمان با دو خواهر بعداً در تورات حرام شده است (لاویان، ۱۸:۱۸).

۲۳. و ترس بر آنان مستولی شد و از جنگیدن با ما دست برداشتند.
۲۴. از این رو، هنگامی که من با برادرانم بودم، پدرم از جنگ نگران نمی شد.
۲۵. زیرا او در رؤیایی دیده بود که فرشته قدرت همه جا همراه من است و مرا پیروز می کند.
۲۶. جنگی بزرگ تر از جنگ شکیم برای ما در جنوب پیش آمد. من و برادرانم در صفوف رزم قرار گرفتیم و هزارتن را تعقیب کردیم و من دوستان تن از آنان را به همراه چهار پادشاه کشتم.
۲۷. سپس بالای بارو رفتم و چهار قهرمان را کشتم.
۲۸. بدین گونه ما حاصور را گرفتیم و غنیمت فراوانی بردیم.
۲۹. فردای آن روز به سوی ارتان رفتیم که شهری استوارتر با بارویی مستحکم بود و مردمش ما را به مرگ تهدید می کردند.
۳۰. من و جاد به سمت شرقی شهر رفتیم و رئوبین و لاوی به سمت غربی.
۳۱. کسانی که روی باروی شهر بودند، تصور کردند که ما تنهایم و در مقابل ما پایین آمدند.
۳۲. بدین گونه برادرانم پنهانی از دو سو با تیرهای چوبی از باروی شهر بالا رفتند و بدون این که کسی بفهمد، به شهر وارد شدند.
۳۳. ما شهر را با دم شمشیر گرفتیم.
۳۴. کسانی هم درون برج پناه گرفته بودند. ما در برج آتش افروختیم و برج و ساکنانش را گرفتیم.
۳۵. همین که آن جا را ترک می کردیم، مردم تقوَح غنایم ما را گرفتند و ما با آنان جنگیدیم.
۳۶. ما همه آنان را کشتیم و غنایم خویش را دوباره به دست آوردیم.
۳۷. هنگامی که من کنار چشمه های کوزیبا^۱ بودم، مردان جوپل^۲ به جنگ ما آمدند.
۳۸. ما با آنان جنگیدیم و ایشان را تار و مار کردیم و هم پیمانان آنان از شیلو را کشتیم و برای ایشان قدرتی باقی نگذاشتیم که بر ضد ما عمل کنند.
۳۹. روز پنجم مردان ما کیر آمدند تا غنایم ما را بگیرند. ما به آنان حمله کردیم و در جنگی خونین بر ایشان پیروز شدیم؛ زیرا سپاهی از مردان زورمند میان آنان بود و پیش از آن که از دشت بالا بیایند، آنان را کشتیم.
۴۰. هنگامی که به شهر آنان آمدیم، زنان ایشان سنگ هایی را از بالای تپه ای که شهر بر آن قرار گرفته بود، به سوی ما روانه کردند.
۴۱. من و شمعون به پشت شهر رفته، ارتفاعات را گرفتیم و این شهر را نیز ویران کردیم.
۴۲. فردای آن روز شنیدیم که پادشاه شهر جاعش با سپاهی گران به سوی ما می آید.
۴۳. از این رو، من و دان خود را از آموریان وانمود کردیم و به عنوان هم پیمان وارد شهرشان شدیم.

۱. این نام در کتاب اول تواریخ ایام، ۲۲:۴ آمده است.

۲. گفته می شود واژه آرئیل در هوشع، ۱۴:۱۰ به این صورت تغییر شکل یافته است.

۴۴. و در وسط شب برادران ما آمدند و ما دروازه‌ها را بر ایشان گشودیم و همه آن قوم و آذوقه آنان را نابود کرده، اموالشان را به یغما بردیم و باروهای سه‌گانه آنها را فرو افکندیم.
۴۵. و به شهر تمنه محل آذوقه پادشاهان ستیزه‌جو رفتیم.
۴۶. هنگامی که ایشان به من ناسزا گفتند، خشمگین شدم و برای حمله به آنان، به سرکوه رفتم. ایشان سنگ و نیزه‌های فراوانی به سوی من پرتاب کردند.
۴۷. اگر دان به کمکم نیامده بود، آنان مرا کشته بودند.
۴۸. بنابراین، ما با خشم بر ایشان چیره شدیم و آنان همگی گریختند و از راه دیگر رفته، پدرم را پیدا کردند و او با ایشان آشتی کرد.
۴۹. دیگر ما به آنان آسیبی نرساندیم و ایشان با جگزار ما شدند و اموالشان را پس دادیم.
۵۰. من تمنه را ساختم و پدرم پائیل را ساخت.
۵۱. هنگامی که این جنگ رخ داد، من بیست ساله بودم و کنعانیان از من و برادرانم ترسیدند.
۵۲. من چهارپایان فراوانی داشتم و عیرام عدلامی رئیس شبانان من بود.
۵۳. هنگامی که نزد او رفتم، پرسید پادشاه عدلام را دیدم و او با ما سخن گفت و برای ما ضیافتی ترتیب داد. هنگامی که گرم شدم، دخترش بتشوعه را به همسری من درآورد.^۱
۵۴. او برایم عیر و اونان و شيله را زایید. دو تن از آنان را خداوند زد و تنها شيله زیست کرد که فرزندانش شمايید.

فصل دوم

۱. پدرم پس از بازگشت از نزد لابان در بین‌النهرین، هیجده سال با برادرش عیسو در صلح و صفا به سر برد و پسران او با ما زیستند.
۲. پس از گذشت هیجده سال، در چهلمین سال عمرم، عمویم عیسو با افرادی قوی و زورمند بر ما تاخت.
۳. یعقوب عیسو را با تیر زد و او را که زخمی شده بود، به کوه سعیر بردند و در راه در انونیرام درگذشت.
۴. ما پسران عیسو را تعقیب کردیم.
۵. باری، آنان شهری با باروهای آهنین و دروازه‌های برنجین داشتند و ما نتوانستیم به آن وارد شویم؛ از این رو، در اطراف اردو زدیم و آن را محاصره کردیم.
۶. هنگامی که بیست روز گذشت و آنان دروازه‌ها را نگشودند، من جلو چشم همه نردبانی نصب کردم و سپرم را بر سر گرفته، با تحمل سنگ‌هایی که پرتاب می‌کردند و وزن آنها بیش از سه قطار بود، از آن بالا رفتم و چهار تن از زورمندانشان را کاشتم.

۱. رک: پیدایش، ۲۰:۱، ۲۱:۳۸. نام این زن در تورات «شوعه» ضبط شده است.

۷. رثوبین و جاد شش تن دیگر را کشتند.
۸. آن گاه آنان از ما درخواست صلح کردند و ما پس از رایزنی با پدرمان، ایشان را به عنوان باجگزار پذیرفتیم.
۹. آنان پانصد گُردم و پانصد ایفه روغن و پانصد کیل شراب به ما دادند تا این که زمان قحطی فرارسید و ما به مصر رفتیم.
۱۰. بعد از این امور، پسر من عیر زنی به نام تامار دختر آرام را از بین النهرین گرفت.^۱
۱۱. باری، عیر تبهکار بود و از تامار خرسند نمی شد؛ زیرا وی از سرزمین کنعان نبود.
۱۲. در سومین شب فرشته خداوند او را زد.
۱۳. و او به خاطر نیرنگ بد مادرش، آن زن را نشناخته بود؛ زیرا نمی خواست از وی بچه دار شود.
۱۴. در روزهای جشن عروسی، او نان را به ازدواج وی درآورد. او نیز به سبب تبهکاری وی را نشناخت، گرچه یک سال با هم بودند.
۱۵. هنگامی که او را تهدید کردم، به او در آمد، ولی به رهنمود مادرش نطفه خود را بر زمین می ریخت و به سبب این تبهکاری مرد.
۱۶. من می خواستم شیله را به ازدواج آن زن درآورم، ولی مادر شیله اجازه نمی داد و به تامار بدی می کرد؛ زیرا تامار برخلاف خودش، از دختران کنعان نبود.
۱۷. من می دانستم که نژاد کنعانیان بد است، ولی شور جوانی ذهن مرا کور کرده بود.
۱۸. هنگامی که او را در حال ریختن شراب دیدم، بر اثر مستی شراب، فریب خوردم و به دور از رهنمود پدرم، او را گرفتم.
۱۹. یک بار که در سفر بودم، او رفت و برای شیله زنی از کنعان گرفت.
۲۰. هنگامی که از این کار آگاه شدم، از تنگی جانم او را نفرین کردم.
۲۱. و آن زن به سبب تبهکاری همراه پسرانش مرد.
۲۲. پس از این امور، هنگامی که تامار بیوه بود، پس از دو سال آگاه شد که من برای چیدن پشم گوسفندان خود می روم. وی خویشتن را مانند عروسان آراست و کنار دروازه عینایم نشست.
۲۳. زیرا طبق قانون اموریان، دختری که در آستانه ازدواج بود، هفت روز برای زنا دادن کنار دروازه می نشست.
۲۴. بنابراین، من که مست بودم، وی را نشناختم و زیبایی و شیوه آرایش او مرا فریب داد.
۲۵. و رو به وی کرده، گفتم: بگذار به تو درآیم.
۲۶. او گفت: چه چیز به من می دهی؟ من عصایم و زئارم و دیهیم پادشاهی ام^۲ را نزد وی گرو گذاشتم.
۲۷. آن گاه به وی در آمدم و او آبستن شد.

۲. در پیدایش، ۱۸:۳۸ به جای دیهیم پادشاهی، مهر آمده است.

۱. رک: پیدایش، ۳۸.

۲۸. و در حالی که از قضیه آگاهی نداشتیم، خواستم وی را بکشم، ولی او گروهی را در نهان برایم فرستاد و مرا شرمسار کرد.
۲۹. و هنگامی که او را فرا خواندم، سخنانی را که در حال مستی پنهانی در بستر به وی گفته بودم، برایم بازگو کرد و من نتوانستم او را بکشم؛ زیرا این کار از جانب خداوند بود.
۳۰. زیرا پیش خود می‌گفتم شاید وی از روی زرنگی این گروهی را از زنی دیگر گرفته است.
۳۱. پس از آن در سراسر زندگی‌ام به او نزدیک نشدم؛ زیرا من این پلشتی را در همه اسرائیل انجام داده بودم.
۳۲. همچنین کسانی که در شهر بودند، گفتند: فاحشه‌ای کنار دروازه نبود؛ زیرا وی از جای دیگری آمده و برای مدت کوتاهی کنار دروازه نشسته بود.
۳۳. و من تصور می‌کردم هیچ کس نمی‌دانست که من به او در آمده‌ام.
۳۴. پس از این حادثه، ما به سبب قحطی نزد یوسف در مصر رفتیم.
۳۵. در آن هنگام من چهل و شش ساله بودم و هفتاد و سه سال در مصر ماندم.

فصل سوم

۱. اکنون فرزندانم، به شما دستور می‌دهم که به سخن پدران یهودا گوش فرا دهید و گفتارم را نگه دارید تا همه دستوره‌ای خداوند را انجام دهید و فرمان‌های خدا را اطاعت کنید.
۲. از شهوت‌های خویش و تصورات افکارتان که از تکبر دل برمی‌خیزد، پیروی نکنید و به کارها و نیروی جوانی خویش مغرور نشوید؛ زیرا این نیز در نظر خداوند بد است.
۳. زیرا من نیز مغرور شده بودم که هرگز در جنگ‌ها چهره زن خوبرویی مرا از راه به در نبرده است و برادرم رئوبین را در مورد زن پدرم پلعه سرزنش می‌کردم. روح رشک و روح زنا در برابر من لشکر آراستند تا این که با بتشوعه کنعانیه و همسر پسرانم تمار خوابیدم.
۴. من به پدر زن خود گفتم: با پدرم رایزنی خواهم کرد و دخترت را خواهم گرفت.
۵. او حاضر به این کار نشد و به خاطر دختر خویش به من خزانه بی‌پایانی از طلا نشان داد؛ زیرا وی یک پادشاه بود.
۶. او دخترش را با طلا و مروارید بیاراست و وی را که زنی زیبا بود، وادار کرد در مهمانی برای ما شراب بریزد.
۷. شراب چشم مرا از کار انداخت و شهوت دلم را تیره کرد.
۸. من شیفته شدم و با وی خفته، از دستوره‌ای خداوند و فرمان‌های پدرانم تخلف ورزیدم و او را به همسری گرفتم.
۹. و خدا مطابق تصورات دلم به من پاداش داد و از فرزندان او طرفی نیستم.
۱۰. اکنون فرزندانم، به شما می‌گویم از شراب مست نشوید؛ زیرا شراب ذهن را از حقیقت دور می‌کند و به شور شهوت الهام می‌بخشد و چشم‌ها را به خطا می‌اندازد.

۱۱. زیرا روح زنا شراب را به خدمت می‌گیرد تا به ذهن لذت بخشد؛ زیرا این دو ذهن آدمی را نیز نابود می‌کنند.
۱۲. و اگر مردی تا حد مستی شراب بنوشد، ذهن خود را با افکار آلوده‌ای که به زنا می‌انجامد، ویران می‌کند و جسم را تا حد اتحاد جسمانی حرارت می‌دهد و اگر زمینه شهوت‌رانی فراهم باشد، گناه می‌کند و شرمنده نمی‌شود.
۱۳. فرزندانم، انسان می‌گسار این گونه است؛ زیرا مست کسی را حرمت نمی‌گذارد.
۱۴. زیرا مرا نیز به گونه‌ای به خطا انداخت که بی‌پروا از جمعیت شهر، جلو چشم همه رو به تamar کرده، گناه بزرگی مرتکب شدم و عورت پسرانم را کشف کردم.
۱۵. پس از این که شراب نوشیدم، فرمان خدا را حرمت نگذاشتم و زنی از کنعان به همسری گرفتم.
۱۶. زیرا فرزندانم، کسی که شراب می‌نوشد، به بصیرت فراوانی نیاز دارد و بصیرت در نوشیدن شراب این است که انسان به اندازه‌ای بنوشد که حیا را نگه دارد.
۱۷. اما اگر از این حد بگذرد، روح فریب به ذهن او می‌تازد و مست را به سخنان آلوده و تجاوز و بی‌شرمی و ادا می‌کند، تا آن جا که به ننگ خویشتن می‌بالد و خود را محترم می‌شمارد.
۱۸. کسی که زنا می‌کند، از زیان خود آگاه نیست و از بی‌حرمت شدن باکی ندارد.
۱۹. زیرا انسان حتی اگر پادشاه باشد و مرتکب زنا شود، بر اثر بندگی زنا از پادشاهی خلع می‌شود، همان‌طور که برای من اتفاق افتاد.
۲۰. من عصای خویش را دادم که تکیه‌گاه سبطم بود و زنا را خویش را دادم که قدرتم بود و دیهیم خویش را دادم که جلال سلطنتم بود.
۲۱. در واقع، من از این امور توبه کردم؛ تا سن پیری شراب و گوشت نخوردم و گرد خوشی نگشتم.
۲۲. فرشته خدا به من آگاهی داد که زنان پیوسته بر پادشاه و گدا به طور یکسان حکومت می‌کنند.
۲۳. آنان از پادشاه جلالش را و از پهلوان قدرتش را و از درویش حتی چیز اندکی را که تکیه‌گاه بینوایی اوست، می‌گیرند.
۲۴. از این رو، فرزندانم، اندازه صحیح شراب را نگه دارید؛ زیرا در شراب چهار روح بد یافت می‌شود: روح شهوت، روح میل، روح هرزگی و روح منافع آلوده.
۲۵. اگر در شادی شراب می‌نوشید، در ترس خدا باحیا باشید.
۲۶. زیرا اگر در شادی تان ترس از خدا فراموش شود، مستی پدید می‌آید و بی‌پروایی دزدانه وارد می‌شود.
۲۷. ولی اگر می‌خواهید هشیار زندگی کنید، به هیچ وجه به شراب نزدیک نشوید، مبادا با سخنان تجاوزکارانه و ستیز و افترا و تخلف ورزیدن از فرمان‌های خدا گناه کنید و به هلاکت زودرس مبتلا شوید.

۲۸. علاوه بر این، شراب اسرار انسان را فاش می‌کند، همان‌طور که من فرمان‌های خدا و اسرار پدرم یعقوب را که خدا دستور داده بود فاش نشود، به بتشوعه کنعانیه فاش کردم.
۲۹. شراب موجب جنگ و آشوب است.
۳۰. اکنون فرزندانم، به شما دستور می‌دهم پول‌دوست نباشید و به زیبایی زنی خیره نشوید؛ زیرا به خاطر پول و زیبایی بود که من به سوی بتشوعه کنعانیه گمراه شدم.
۳۱. زیرا من می‌دانم که به سبب این دو چیز نسل من به تبهکاری خواهند افتاد.
۳۲. زیرا حتی پسران خردمندم خرابکاری خواهند کرد و پادشاهی یهودا را که خدا به سبب اطاعت از پدر به من بخشیده است، تنزل خواهند داد.
۳۳. من هرگز پدرم یعقوب را اندوهگین نساختم؛ زیرا دستورهای او را اجرا می‌کردم.
۳۴. پدر بزرگم اسحاق مرا برکت داد تا در اسرائیل پادشاه شوم؛ یعقوب نیز به همین شیوه، مرا برکت داد.
۳۵. من می‌دانم که سلطنت از من برپا خواهد شد.
۳۶. و می‌دانم شما چه کارهای بدی را در روزهای پایانی انجام خواهید داد.
۳۷. بنابراین، فرزندانم، از زنا و پول‌دوستی پرهیزید و سخن پدرتان یهودا را بشنوید.
۳۸. زیرا این چیزها شما را از شریعت خدا دور می‌سازد و گرایش جان را کور می‌کند و غرور را تعلیم می‌دهد و نمی‌گذارد انسان به همسایه خویش ترحم کند.
۳۹. اینها هر خوبی را از جان آدمی می‌ربایند و به وسیله رنج و زحمت به وی ستم می‌کنند و خواب را از او می‌رانند و گوشتش را می‌خورند.
۴۰. او نیز از قربانی‌های خدا جلوگیری می‌کند و برکت خدا را به یاد نمی‌آورد و به سخن انبیا گوش نمی‌دهد و از گفته پارسایان رنجیده می‌شود.
۴۱. زیرا وی بنده دو احساس متضاد است و نمی‌تواند از خدا اطاعت کند؛ زیرا آن چیزها جاننش را کور کرده‌اند و او در روز مانند شب راه می‌رود.
۴۲. فرزندانم، پول‌دوستی به بت‌پرستی می‌انجامد؛ زیرا هنگامی که انسان از طریق پول گمراه شد، کسانی را که خدا نیستند، خدا می‌نامد و به دیوانگی می‌افتد.
۴۳. من به خاطر پول فرزندانم را از دست دادم و اگر توبه و فروتنی و دعاهای پدرم پذیرفته نمی‌شد، اکنون بی‌فرزند می‌مردم.
۴۴. ولی خدای پدرانم به من رحم کرد؛ زیرا این کار را از روی نادانی انجام داده بودم.
۴۵. و شهریار فریب‌مراکوره بوده و من به عنوان انسان و بشر مرتکب گناه شده بودم و از گناه تباها شده بودم. من ضعف خود را دریافتم، در حالی که خود را شکست‌ناپذیر می‌شمردم.
۴۶. بنابراین، فرزندانم، بدانید که دو روح چشم به راه انسان است: روح راستی و روح فریب. و در میان آنها روح فهم ذهن است که هرچه را می‌خواهد، با آن می‌سنجد.
۴۸. کارهای راست و کارهای فریب‌آمیز در دل آدمی نوشته شده‌اند و هر یک از آنها را خداوند می‌داند.

۴۹. کارهای آدمی نیز هیچگاه نمی تواند پنهان باشد؛ زیرا در حضور خدا روی دل نوشته شده است.

۵۰. و روح راستی بر هر چیز شهادت می دهد و همه را متهم می کند. گناهکار با قلب خود می سوزد و نمی تواند سر خود را به سوی داور بالا گیرد.

فصل چهارم

۱. اکنون فرزندانم، به شما دستور می دهم لاوی را دوست بدارید تا پایدار باشید و خود را از او برتر ندانید، مبادا کاملاً تباه شوید.

۲. زیرا خدا به من سلطنت و به او کهنات عطا کرد و سلطنت را پایین تر از کهنات قرار داد.

۳. به من چیزهای روی زمین و به او چیزهای درون آسمانها را بخشید.

۴. همان طور که آسمان از زمین برتر است، کهنات خدا نیز از پادشاهی زمینی برتر است، مگر این که به سبب گناه از نظر خداوند بیفتد و زیر اقتدار سلطنت زمینی قرار گیرد.

۵. زیرا فرشته خداوند به من گفت: خداوند به جای تو، او را برگزید تا به خود نزدیک کند که از خوان خدا بخورد و نوبر میوه ها و چیزهای برگزیده بنی اسرائیل را به او تقدیم کند. ولی تو پادشاه خاندان یعقوب خواهی بود.

۶. و تو میان آنان مانند دریایی خواهی بود.

۷. زیرا همین طور که در دریا عادلان و غیر عادلان به اطراف افکنده و برخی اسیر و برخی دیگر توانگر می شوند، هر طبقه انسانها در تو خواهد بود: برخی بی چیز شده، به اسیری خواهند رفت و برخی دیگر با چپاول اموال دیگران توانگر خواهند شد.

۸. و پادشاهان مانند هیولاهای دریایی خواهند بود.

۹. ایشان انسانها را مانند ماهیان به کام خود فرو خواهند برد: پسران و دختران آزاد برده خواهند شد و خانه ها و زمینها و گوسفندان و پولهایی به یغما خواهد رفت.

۱۰. آنان از روی ستم گوشت افراد زیادی را خوراک کلاغان و دُرناها خواهند کرد. ایشان در بدی به پیش خواهند رفت و آزمندی در آنان بالا خواهد گرفت و انببای دروغینی مانند توفان پدید خواهند آمد و همه انسانهای پارسا را اعدام خواهند کرد.

۱۱. و خداوند آنها را چند دسته خواهد کرد تا هر دسته بر ضد دیگری باشد.

۱۲. جنگهای پایداری در بنی اسرائیل خواهد بود و سلطنت من میان نژادی دیگر پایان خواهد یافت تا روزی که نجات اسرائیل فوارسد.

۱۳. تا ظهور خدای عدالت که یعقوب و همه امتها به سلامت بیارامند.

۱۴. او پیوسته از قدرت سلطنتم پاسداری خواهد کرد؛ زیرا خداوند نزد من سوگند یاد کرده است که سلطنت را تا ابد از نسل من نگیرد.

۱۵. فرزندانم، من به سبب هرزگی و جادوگری و بت پرستی که شما بر ضد سلطنت معمول

- خواهید داشت و به خاطر پیروی از دارندگان این روح‌ها و غیبگویان و شیطان‌های گمراهی بسیار اندوهگینم.
۱۶. شما دخترانتان را خنیاگر و روسپی خواهید ساخت و در کارهای ناپسند با امت‌ها درخواهید آمیخت.
۱۷. به خاطر این امور خداوند شما را به قحطی و بلا و مرگ و شمشیر و محاصره دشمنان و شماتت دوستان و کشته شدن فرزندان و ربوده شدن زنان و به یغما رفتن اموال و سوخته شدن معبد خدا و ضایع شدن زمین و تبعید میان امت‌ها مبتلا خواهد کرد.
۱۸. و آنان برخی از شما را برای خدمت به زنانشان خصی خواهند کرد.
۱۹. تا این که شما با قلب کامل توبه کنید و در همه دستوره‌ای او راه روید تا خداوند به شما نظر لطف کند و شما را از اسارت امت‌ها بیرون آورد.
۲۰. پس از این امور ستاره‌ای از یعقوب به سلامت ظاهر خواهد شد.
۲۱. و مردی از نسل من مانند خورشید عدالت برخواهد خاست.
۲۲. او با فروتنی و پارسایی همراه پسران انسان‌ها راه خواهد رفت.
۲۳. و گناهی در او یافت نخواهد شد.
۲۴. آسمان‌ها بر او گشوده خواهد شد تا روح یعنی برکت خدای مقدس را فرو ریزد و خدا روح فیض را بر شما بپاشد.
۲۵. و شما برای او به راستی پسران خواهید بود و طبق دستورهای او از اول تا آخر راه خواهید رفت.
۲۶. آن‌گاه عصای سلطنتم خواهد درخشید و از ریشه شما شاخه‌ای بیرون خواهد آمد و از آن، یک عصای عدالت برای امت‌ها خواهد رویید تا داوری کند و همه کسانی را که خداوند را می‌خوانند، نجات دهد.
۲۷. پس از این امور، ابراهیم و اسحاق و یعقوب زنده خواهند شد و من برادرانم را رئیس اسباط بنی اسرائیل خواهم ساخت.
۲۸. لاوی اول، من دوم، یوسف سوم، بنیامین چهارم، شمعون پنجم، یساکار ششم و همین طور همگی به ترتیب.
۲۹. و خداوند لاوی را برکت داد؛ و فرشته حضور مرا؛ و قوت‌های جلال شمعون را؛ و آسمان رثوبین را؛ و زمین یساکار را؛ و دریا زبولون را؛ و کوه‌ها یوسف را؛ و خیمه اجتماع بنیامین را؛ و چراغدان‌ها^۲ دان را؛ و عدن نفتالی را؛ و خورشید جاد را؛ و ماه اشیر را.
۳۰. و شما قوم خداوند خواهید بود و یک زبان خواهید داشت و روح فریب‌بلعار در شما نخواهد بود؛ زیرا او برای ابد به آتش افکنده خواهد شد.

۱. معبد متحرکی که دستور ساختن آن در خروج، ۲۵ آمده است.

۲. چراغدان هفت شاخه‌ای که دستور ساختن آن در خروج، ۳۱:۲۵-۴۰ آمده است.

۳۱. کسانی که در اندوه مرده‌اند، در شادی برخوانند خاست و کسانی که به خاطر خدا بینوا بوده‌اند، توانگر خواهند شد و کسانی که به خاطر خدا اعدام شده‌اند، به زندگی برخوانند گشت.

۳۲. و غزال‌های یعقوب به شادی خواهند دوید و عقاب‌های اسرائیل شادمانه پرواز خواهند کرد و همه قوم خداوند را پیوسته تسبیح خواهند گفت.

۳۳. از این رو، فرزندانم، همه شریعت خداوند را نگه دارید؛ زیرا برای همه کسانی که ملازم راه اویند، امید یافت می‌شود.

۳۴. یهودا به آنان گفت: اینک من امروز که یکصد و نوزده ساله هستم، جلو چشم شما می‌میرم.

۳۵. کسی مرا در پوشش گرانبها به خاک نسپارد و شکم را ندرد؛ زیرا برای پادشاهان چنین می‌کنند.^۱ مرا با خود به حبرون ببرید.

۳۶. هنگامی که یهودا این سخنان را گفت، به خواب رفت و پسرانش دستورهای وی را اجرا کردند و او را کنار پدرانش در حبرون به خاک سپردند.

۵. عهد یساکار

پنجمین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخه سخنان یساکار.

۲. او پسرانش را فراخواند و به آنان گفت: فرزندانم، به پدرتان یساکار گوش بسپارید و سخن محبوب خداوند را بشنوید.

۳. من، پنجمین پسر یعقوب، از طریق اجرت مهرگیاه به دنیا آمدم.^۲

۴. زیرا برادرم رئوبین از مزرعه مهرگیاه آورده بود و راحیل وی را مشاهده کرد و آنها را از او گرفت.

۵. رئوبین گریست. مادرش لیه صدای گریه او را شنید و آمد.

۶. باری، مهرگیاه سیب خوشبویی بود که در سرزمین حرّان، زیر یک آبراهه می‌روید.

۷. راحیل گفت: من آنها را به تو نمی‌دهم تا برای من به جای فرزندان باشند.

۸. زیرا خداوند مرا خوار شمرده است و من فرزندانم برای یعقوب نزیاده‌ام.

۹. باری، دو سیب وجود داشت و لیه به راحیل گفت: همین که شوهرم را گرفته‌ای، برای تو بس

باشد. آیا می‌خواهی اینها را نیز بگیری؟

۱۰. راحیل گفت: در عوض مهرگیاه‌های پسرت، یعقوب امشب از آن تو باشد.

۱. مصریان هنگام مومیایی کردن اجساد، محتویات شکم را خارج می‌کردند (رک: تاریخ هودت، کتاب دوم ۸۶).

۲. رک: سفر پیدایش، ۱۸:۱۴:۳۰.

۱۱. لیه گفت: یعقوب از آن من است؛ زیرا من همسر روزگار جوانی او هستم.
۱۲. راحیل گفت: لاف نزن و خودستایی نکن؛ زیرا او پیش از گرفتن تو، همسر من بود و به خاطر من چهارده سال به پدرمان خدمت کرد.
۱۳. و اگر فریب در زمین گسترش نیافته و تبه‌کاری انسان‌ها بارور نشده بود، تو روی یعقوب را نمی‌دید.
۱۴. زیرا تو همسر او نیستی، بلکه به جای من با فریب‌کاری به او داده شدی.
۱۵. و پدرم مرا فریب داده، آن شب مرا از آن‌جا دور کرد و نگذاشت یعقوب مرا ببیند؛ زیرا اگر من آن‌جا بودم، این مسئله برای او رخ نمی‌داد.
۱۶. با این وصف، من یعقوب را یک شب در مقابل مهرگیاه به تو کرایه می‌دهم.
۱۷. یعقوب لیه را شناخت و او آبستن شده، مرا زایید و به خاطر آن اجاره، مرا یساکار نامیدند.
۱۸. آن‌گاه فرشته خدا بر یعقوب ظاهر شد و گفت: راحیل دو فرزند خواهد زایید؛ زیرا از همخوابگی با شوهرش پرهیز کرد و خویشتن‌داری را برگزید.
۱۹. و اگر مادرم لیه آن دو سیب را در عوض همخوابگی نداده بود، هشت پسر می‌زایید و به همین دلیل لیه شش پسر و راحیل دو پسر زایید؛ زیرا خداوند به سبب آن مهرگیاه‌ها به راحیل مساعدت کرد.
۲۰. زیرا خدا دانست که راحیل نه برای شهوت، بلکه برای داشتن فرزند با یعقوب می‌خواهد.
۲۱. زیرا فردای آن روز نیز وی یعقوب را ترک کرد.
۲۲. خداوند به خاطر آن مهرگیاه‌ها، دعای راحیل را مستجاب کرد.
۲۳. زیرا اگرچه راحیل به آنها گرایش پیدا کرد، آنها را نخورد، بلکه به خانه خداوند تقدیمشان کرد تا هدیه‌ای برای کاهن خدای اعلی در آن زمان باشد.
۲۴. بنابراین، فرزندانم، هنگامی که بزرگ شدم، با دلی استوار راه می‌رفتم و برای پدرم و برادرانم کشاورزی می‌کردم و از مزرعه میوه‌هایی را طبق فصول می‌آوردم.
۲۵. پدرم مرا برکت داد؛ زیرا دید که نزد او با استقامت راه می‌روم.
۲۶. من در زندگی فضول و حسود و بدخواه همسایه‌ام نبودم.
۲۷. هرگز به کسی افترا نبستم و به زندگی هیچ‌کس سرکشی نکردم و به همه با یک چشم نگرستم.
۲۸. بنابراین، هنگامی که سی و پنج ساله بودم برای خود زنی گرفتم؛ زیرا کاز نیرویم را به تحلیل برده بود و من هرگز به فکر کام گرفتن از زنی نبودم، بلکه به خاطر مشقت‌هایم خواب بر من چیره می‌شد.
۲۹. پدرم پیوسته از استقامت من شادی می‌کرد؛ زیرا من به وسیله کاهن، نوبر همه میوه‌ها را به خداوند و در مرحله بعد به پدرم می‌دادم.
۳۰. و خداوند منافع خود را در دست‌هایم ده‌هزار برابر افزایش می‌داد؛ پدرم یعقوب نیز می‌دانست که خدا مرا در تنهایی کمک می‌کند.

۳۱. زیرا من چیزهای خوب زمین را یکدل به بینوایان و ستمدیدگان عطا می‌کردم.
۳۲. اکنون فرزندانم، به من گوش دهید و با یکدلی راه روید؛ زیرا من هر چیز را که برای خداوند بسیار خوشایند است، در یکدلی دیده‌ام.
۳۳. انسان یکدل به طلا طمع نمی‌کند و متعرض همسایه خویش نمی‌شود و دنبال لذائذ نمی‌رود و از جامه‌های گوناگون شاد نمی‌شود.
۳۴. او نمی‌خواهد عمری دراز داشته باشد، بلکه فقط چشم به راه اراده خداست.
۳۵. روح فریب بر او غالب نمی‌شود؛ زیرا وی به زیبایی زنان نگاه نمی‌کند، مبادا قلب او به فساد آلوده گردد.
۳۶. هیچ رشکی در اندیشه و ذهن او نیست و هیچ انسان بدخواهی جان او را نمی‌کاهد و هیچ نگرانی و میل سیری ناپذیری در ذهنش نیست.
۳۷. زیرا او یکدل راه می‌رود و هر چیز را با استقامت دل می‌بیند. از آلوده کردن چشمانش به خطاهای این جهان می‌پرهیزد تا به دستورهای خداوند با دیده تحریف نگاه نکند.
۳۸. بنابراین، فرزندانم، شریعت خدا را نگه دارید و یکدل باشید و بی‌فریب راه روید و در امور همسایه دخالت نکنید. خداوند و همسایه خویش را دوست بدارید و بر بینوایان و ضعیفان مهر ورزید.
۳۹. به کشاورزی تن در دهید و رنج‌های آن را به هر شیوه، پذیرا باشید و هدایایی را با سپاس به خداوند تقدیم کنید.
۴۰. زیرا خداوند شما را با نوبر میوه‌های زمین برکت خواهد داد، همان‌طور که همه قدیسان را از هابیل تا این زمان برکت داده است.
۴۱. زیرا جز فربهی زمین که میوه‌اش با رنج به دست می‌آید، هیچ بهره‌ای به شما داده نخواهد شد.
۴۲. زیرا پدرمان یعقوب مرا با برکات زمین و نوبر میوه‌ها برکت داد.
۴۳. و خداوند لاوی و یهودا را حتی میان پسران یعقوب جلال داد؛ زیرا خداوند به ایشان میراثی عطا کرد؛ به لاوی کههانت داد و به یهودا سلطنت.
۴۴. بنابراین، از ایشان اطاعت کنید و با یگانگی پدرتان راه روید؛ زیرا به جاد این نعمت داده شده که لشکریانی را که بر ضد اسرائیل می‌آیند، نابود کند.

فصل دوم

۱. بنابراین، فرزندانم، بدانید که در روزهای پایانی، پسران شما یکدلی را ترک خواهند کرد و به امیال سیرناشدنی روی خواهند آورد.
۲. بی‌فریبی را ترک کرده، به بدخواهی روی خواهند آورد و فرمان‌های خداوند را رها کرده، به بلعار روی خواهند آورد.

۳. و کشاورزی را ترک کرده، به دنبال نیرنگ‌های زشت خود خواهند رفت و میان امت‌ها پراکنده شده، به دشمنان خود خدمت خواهند کرد.
۴. از این رو، این دستورها را به فرزندان خود برسانید تا اگر گناه کنند، سریع‌تر به خداوند بازگردند؛ زیرا خدا مهربان است و آنان را نجات خواهد داد و به سرزمینشان برخواهد گرداند.
۵. اینک همان‌طور که می‌بینید، من یکصد و بیست و شش ساله‌ام و برای ارتکاب هیچ گناهی هشیار نیستم.
۶. جز همسرم هیچ زنی را نشناختم. هرگز با چشم‌چرانی، مرتکب زنا نشده‌ام.
۷. شراب نخورده‌ام تا بدان وسیله گمراه شوم.
۸. هرگز به چیز دلپذیری که از آن همسایه من است، طمع نکرده‌ام.
۹. فریب در قلبم ظاهر نشده است.
۱۰. دروغ بر لبانم جاری نگشته است.
۱۱. اگر کسی در تنگنا بوده، غمخوار او شده‌ام.
۱۲. بینوایان را در نان خود شریک کرده‌ام.
۱۳. من دینداری کرده و پیوسته راستی را پاس داشته‌ام.
۱۴. خداوند و هر انسانی را با تمام قلب خود دوست داشته‌ام.
۱۵. از این رو، فرزندانم، شما نیز چنین کنید تا هر روح بلعاری از نزد شما بگریزد و عمل تبهکاران بر شما مستولی نشود.
۱۶. و هر حیوان و وحشی اسیر شما شود؛ زیرا شما خدای آسمان و زمین را با خود دارید و یکدل با مردم راه می‌روید.
۱۷. وی پس از گفتن این چیزها، به پسران خویش دستور داد او را به حبرون ببرند و در غار آن‌جا با پدران‌ش به خاک سپارند.
۱۸. و او پای خود را دراز کرد و در سن خوبی مرد و در حالی که اعضای او سالم بودند و قوتش کاهش نیافته بود، به خواب ابدی فرو رفت.

۶. عهد زبولون

ششمین پسر یعقوب از لیه

فصل اول

۱. نسخه سخنان زبولون که پیش از مرگ در یکصد و چهارده سالگی، دو سال پس از درگذشت یوسف، به پسران خود رهنمود داد.
۲. او گفت: پسران زبولون، گوش کنید و سخنان پدرتان را بشنوید.
۳. من زبولون، مانند هدیه خوبی برای والدینم زاده شدم.
۴. زیرا هنگام تولد من، پدرم هم در گله گوسفندان و هم در گله گاوان افزایش داشت، هنگامی که

- با چوب‌های مخطط سهم خود را گرفت.^۱
۵. من به یاد ندارم که در همهٔ ایام خود، جز در اندیشه، گناهی کرده باشم.
۶. همچنین به یاد ندارم هیچ تبهکاری کرده باشم، مگر گناه جاهلان‌های که بر ضد یوسف انجام دادم؛ زیرا من با برادرانم عهد بسته بودم که آن حادثه را به پدرم نگویم.
۷. اما چند روز پنهانی برای یوسف گریستم؛ زیرا از برادرانم می‌ترسیدم؛ زیرا همهٔ آنان توافق کرده بودند که هر کس آن راز را فاش کند، کشته شود.
۸. ولی هنگامی که آنان می‌خواستند او را بکشند، من با اشک و آه آنان را سوگند دادم که دست به این گناه نیالایند.
۹. زیرا شمعون و جاد نزد یوسف آمدند که او را بکشند و او گریان شد و گفت: برادرانم، با من مهربان باشید و بر دل پدرمان یعقوب رحم کنید. دست خود را برای ریختن خون من بی‌گناه نگشایید؛ زیرا من به شما بزه‌ی نکرده‌ام.
۱۰. و اگر واقعاً گناهی کرده‌ام، مرا با گوشمالی تأدیب کنید، ولی ای برادرانم، به خاطر پدرمان یعقوب از کشتن من درگذرید.
۱۱. و همین طور که وی این سخنان را با اشک و آه می‌گفت، من از تحمل سوک او ناتوان شدم و گریستن آغاز کردم؛ جگرم سوخت و آشوب در درونم افتاد.
۱۲. من با یوسف می‌گریستم و قلبم می‌تپید و بندهای بدنم می‌لرزید و نمی‌توانستم روی پای خود بایستم.
۱۳. هنگامی که یوسف مرا گریان دید و مشاهده کرد که ایشان آمده‌اند تا او را بکشند، در پشت من پناه گرفت و به آنان التماس کرد.
۱۴. در این زمان رئوبین برخاست و گفت: برادرانم، خوب است او را نکشیم، بلکه وی را در یکی از چاه‌های خشکی که پدرانمان کنده‌اند و به آب نرسیده است، بیندازیم.
۱۵. زیرا بدین سبب خداوند از به آب رسیدن آن چاه‌ها جلوگیری کرده است که یوسف در آنها محفوظ بماند.
۱۶. آنان چنین کردند تا این که وی را به اسماعیلیان فروختند.
۱۷. فرزندانم، من از بهای او سهمی نداشتم.
۱۸. شمعون و جاد و شش تن دیگر از برادرانمان بهای یوسف را گرفتند و با آن برای خود و زنانشان و فرزندانشان کفش خریدند و گفتند:
۱۹. ما از آن پول نخواهیم خورد؛ زیرا آن بهای خون برادر ماست، بلکه قطعاً آن را پایمال خواهیم کرد؛ زیرا او می‌گفت که بر ما پادشاهی خواهد کرد. اکنون ببینیم خواب‌های او به کجا خواهد انجامید.

۲۰. از این رو، در مکتوبات شریعت موسی آمده است که هر کس نسل برادرش را بنا نکند، کفش او کنده شود و به رویش آب دهن بیندازند.^۱
۲۱. و برادران یوسف نمی خواستند که برادرشان زیست کند، و خداوند کفشی را که بر ضد برادرشان یوسف پوشیدند، از پایشان بیرون آورد.
۲۲. زیرا هنگامی که به مصر آمدند، خدمتکاران یوسف کفش های آنان را کنار دروازه کردند و آنان به شیوه فرعون پادشاه به یوسف ادای احترام کردند.
۲۳. و نه تنها ادای احترام کردند، بلکه آب دهن نیز به آنان افکنده شد که بی درنگ جلو او به خاک افتادند و بدین شیوه، نزد مصریان شرمسار شدند.
۲۴. زیرا پس از این، مصریان از همه بدی هایی که آنان به یوسف روا داشته بودند، آگاه شدند.
۲۵. هنگامی که وی فروخته شد، برادرانم نشستند تا بخورند و بیاشامند.
۲۶. اما من از غم یوسف غذا نخوردم، بلکه مراقب آن چاه بودم؛ زیرا یهودا می ترسید که شمعون و دان و جاد بر او هجوم برند و وی را بکشند.
۲۷. هنگامی که ایشان دیدند من غذا نمی خورم، مرا به مراقبت وی گماشتند تا این که او را به اسماعیلیان فروختند.
۲۸. هنگامی که رثوبین آمد و شنید که در غیاب او یوسف را فروخته اند، جامه خود را درید و سوکوارانه گفت:
۲۹. من چگونه در روی پدرم یعقوب نگاه کنم؟ او پول را برداشت و دنبال بازرگانان دوید و چون نتوانست آنان را پیدا کند، با اندوه برگشت.
۳۰. ولی بازرگانان از جاده اصلی بیرون رفته و از راه تر و گلودیان^۲ میان بُر زده بودند.
۳۱. رثوبین اندوهگین شد و آن روز غذا نخورد.
۳۲. بنابراین، دان نزد وی آمد و گفت: گریه نکن و اندوهگین نباش؛ زیرا ما دانسته ایم که به پدرمان یعقوب چه بگوییم.
۳۳. بزغاله ای را می کشیم و جامه یوسف را در آن فرو می بریم. آن گاه آن را نزد یعقوب فرستاده، می گوییم: ببین، آیا این جامه پسر توست؟
۳۴. آنان چنین کردند؛ زیرا ایشان هنگام فروختن یوسف، جامه وی را بیرون آوردند و جامه بردگان بر او پوشاندند.
۳۵. باری، شمعون جامه را گرفته بود و آن را نمی داد؛ زیرا می خواست جامه را با شمشیر خود پاره کند و از این که یوسف زیست می کرد و کشته نشده بود، خشمگین بود.
۳۶. آن گاه همه ما برخاستیم و به او گفتیم: اگر جامه را رها نکنی، به پدرمان خواهیم گفت که تو

۱. تنبیه، ۱۰:۵، ۲۵.

۲. شهر تر و گلودیان بر کرانه باختری خلیج فارس بوده است و در ترجمه سبعینیه کتاب دوم نواریخ ابام، ۳:۱۲ به جای سکیان، تر و گلودیان یافت می شود.

به تنهایی این کار بد را در اسرائیل انجام داده‌ای.
 ۳۷. بدین شیوه، او آن را تحویل داد و آنان به گونه‌ای که دان گفته بود، عمل کردند.

فصل دوم

۱. اکنون فرزندانم، به شما دستور می‌دهم که فرمان‌های خداوند را نگه دارید و به همسایگان خویش محبت کنید و به همه شفقت نمایید، نه تنها به انسان‌ها، بلکه به حیوانات نیز.
۲. زیرا خداوند به خاطر همه این چیزها مرا برکت داد و هنگامی که همه برادرانم بیمار شدند، من از بیماری رستم؛ زیرا خداوند نیت همه را می‌داند.
۳. بنابراین، فرزندانم، در دل خود شفقت داشته باشید؛ زیرا به همان شیوه که انسان با همسایه خود عمل کند، خداوند نیز با وی عمل خواهد کرد.
۴. زیرا پسران برادرانم به خاطر یوسف بیمار می‌شدند و می‌مردند؛ زیرا برادرانم در قلب خود به او شفقت نمی‌کردند، ولی همان‌طور که می‌دانید، پسران من از بیماری مصون ماندند.
۵. هنگامی که من در سرزمین کنعان بر کرانه دریا بودم، برای پدرم یعقوب ماهی می‌گرفتم. با این که افراد زیادی در دریا خفه شدند، من از آسیب در امان ماندم.
۶. من نخستین کسی بودم که قایقی ساختم و آن را روی دریا راندم؛ زیرا خداوند فهم و حکمت آن را به من داد.
۷. و سگانی در عقب آن نهادم و بادبانی را بر دیرکی در میان آن افراشتم.
۸. من کنار ساحل دریانوردی می‌کردم و برای خانه پدرم ماهی می‌گرفتم تا این که سرانجام به مصر آمدم.^۱
۹. و از روی شفقت هر بیگانه‌ای را در صید خود شریک می‌کردم.
۱۰. و اگر غریب یا بیمار یا سالخورده‌ای را می‌دیدم، ماهی‌ها را می‌جوشاندم و آنها را خوب آماده کرده، به هر کس طبق نیازش می‌دادم و غمخوار آنان می‌شدم و بر ایشان شفقت می‌ورزیدم.
۱۱. از این رو، هنگامی که به صید ماهی می‌رفتم، خداوند ماهی فراوانی نصیب من می‌کرد؛ زیرا هر کس به همسایه خود از دستاوردهای خویش سهمی بدهد، دو برابر آن را از خداوند دریافت خواهد کرد.
۱۲. من مدت پنج سال ماهی می‌گرفتم و آن را به هر کس که می‌دیدم، می‌دادم و برای همه خانواده پدرم کافی بود.
۱۳. در تابستان ماهی می‌گرفتم و در زمستان با برادرانم گوسفند می‌چراندم.
۱۴. اکنون آنچه را انجام داده‌ام، به شما خواهم گفت.

۱. سبط زبولون کنار دریاچه جلیل می‌زیسته است. رک: پیدایش، ۱۳:۴۹ و عهد یهودا، ۲۹:۴.

۱۵. مردی تنگدست را دیدم که در زمستان برهنه بود و به او ترحم کرده، جامه‌ای را پنهانی از خانه پدرم دزدیدم و به مرد تنگدست دادم.
۱۶. بنابراین، فرزندانم، از آنچه خدا به شما بخشیده است، بر همه مردم بی‌تردید شفقت و رحمت کنید و به هر کس با طیب خاطر بدهید.
۱۷. و اگر چیزی ندارید که به نیازمندی بدهید، از درون خویش بر او شفقت کنید.
۱۸. به یاد دارم یک بار چیزی در دستم نبود که به مستمندی بدهم، پس با او هفت فرسنگ راه رفتم و گریستم و از درون خود بر او شفقت کردم.
۱۹. از این رو، فرزندانم، بر هر کس شفقت و رحمت کنید تا خداوند نیز بر شما شفقت و رحمت کند.
۲۰. زیرا در روزهای آخر نیز خداوند رحمتش را بر زمین خواهد فرستاد و هر جا دل مهربانی بیابد، آن‌جا ساکن خواهد شد.
۲۱. زیرا به اندازه‌ای که شخص بر همسایه خود شفقت کند، خداوند نیز به همان اندازه بر او شفقت خواهد ورزید.
۲۲. و هنگامی که به مصر رفتیم، یوسف هیچ بدی به ما نکرد.
۲۳. پس فرزندانم، به او اقتدا کنید و خود را از بدی دور نگه دارید و یکدیگر را دوست بدارید و هیچ یک از شما بدی برادرش را در نظر نیاورد.
۲۴. زیرا این کار یگانگی را می‌شکند و خویشاوندی را می‌شکافد و جان را آشفته می‌کند و سیما را می‌فوساید.
۲۵. بنابراین، آب‌ها را مشاهده کنید که هرگاه با هم جاری می‌شوند، سنگ‌ها و درخت‌ها و خاک و هر چیز دیگر را از سر راه خود برمی‌دارند.
۲۶. ولی اگر به جویبارهایی تقسیم شوند، زمین آنها را به کام خود فرو می‌برد و نابود می‌کند.
۲۷. شما نیز اگر تقسیم شوید، چنین خواهید شد. از این رو، هرگز به دو سر تقسیم نشوید؛ زیرا چیزهایی که آفریده خداوندند، تنها یک سر دارند، ولی دو شانه و دو دست و دو پا و اندام دیگر.
۲۸. زیرا من از نوشته‌های پدرانم آموختم که شما در اسرائیل منقسم خواهید شد و از دو پادشاه پیروی کرده، دنبال هر پلشتی خواهید رفت.
۲۹. دشمنانتان شما را به اسیری خواهند برد و میان امت‌ها به بدی و ناتوانی و محنت گرفتار خواهید شد.
۳۰. و پس از این چیزها شما خداوند را به یاد خواهید آورد و توبه خواهید کرد و او بر شما رحمت خواهد فرستاد؛ زیرا مهربان و مهربور است.
۳۱. وی بدی فرزندان آدم را به حساب نخواهد آورد؛ زیرا آنان جسم دارند و کارهای بدشان آنان را می‌فریبد.

۳۲. پس از این امور خود خداوند که چراغ عدالت است، میان شما ظاهر خواهد شد و شما به سرزمین خویش بازخواهید گشت.
۳۳. و شما او را به خاطر نامش در اورشلیم خواهید دید.
۳۴. همچنین به سبب بدی کارهایتان خشم او را برخواید افروخت.
۳۵. و شما را تا زمان کامل شدن به دور خواهد افکند.
۳۶. اکنون فرزندانم، از مردن من اندوهگین نشوید و از این که کارم به پایان می رسد، روحیه خود را از دست ندهید.
۳۷. زیرا دوباره مانند فرمانروایی میان پسران خویش، در جمع شما برانگیخته خواهم شد و میان سبط خود که شریعت خدا و دستوره‌های پدرشان زبولون را نگه داشته‌اند، شادی خواهم کرد.
۳۸. اما خداوند بر بی دینان آتش جاودان فرستاده، آنان را در همه نسل‌ها هلاک خواهد کرد.
۳۹. اکنون من مانند پدرانم به سوی آرامش خود می شتابم.
۴۰. شما نیز با همه نیروی خویش و در همه روزهای زندگی‌تان از خداوند خدایمان بترسید.
۴۱. هنگامی که زبولون این سخنان را به انجام رساند، در سن پیری خوبی به خواب رفت.
۴۲. پسرانش وی را در یک تابوت چوبی گذاشتند و در زمان‌های بعد او را برداشته، کنار پدرانش در حبرون به خاک سپردند.

۷. عهد دان

نخستین پسر یعقوب از بلهه

فصل اول

۱. نسخه سخنان دان که در روزهای واپسین عمر در یکصد و بیست و پنج سالگی خود به پسرانش گفت.
۲. او خانواده‌اش را گرد آورد و گفت: ای پسران دان، سخنانم را بشنوید و به گفتار پدرتان توجه کنید.
۳. من در دل خود و در سراسر زندگی‌ام ثابت کردم که راستی و درستکاری خوب است و خدا را خشنود می کند و دروغ‌گویی و خشم بد است؛ زیرا همه بدی‌ها را به مردم می آموزد.
۴. بنابراین، امروز برای شما فرزندانم اعتراف می کنم که در قلبم برای کشتن برادرم یوسف، آن انسان درستکار و خوب، تصمیم گرفتم.
۵. و من از فروخته شدن وی خوشحال شدم؛ زیرا پدرش او را بیش از ما دوست داشت.
۶. زیرا روح رشک و غرور به من می گفت: تو نیز پسر وی هستی.
۷. و یکی از روح‌های بلعار مرا برانگیخت و گفت: این شمشیر را بگیر و با آن یوسف را بکش تا با کشته شدن او پدرت تو را دوست بدارد.

۸. باری، روح خشم مرا مانند پلنگی که بزغاله‌ای را می‌درد، به دریدن یوسف و سوسه می‌کرد.
۹. ولی خدای پدرانم نگذاشت او به دست من بیفتد تا وی را تنها یافته، بکشم و دو سبط از اسرائیل نابود شود.^۱
۱۰. اکنون فرزندانم، من در حال مردن هستم و از روی حقیقت به شما می‌گویم اگر خویشتن را از روح دروغ و خشم نگه ندارید و دوستدار راستی و بردباری نباشید، هلاک خواهید شد.
۱۱. زیرا خشم کوری است و نمی‌گذارد انسان روی هیچ‌کس را به درستی ببیند.
۱۲. زیرا حتی اگر پدر و مادرش باشند، با آنان مانند دشمن رفتار می‌کند و اگر برادرش باشد، او را نمی‌شناسد و اگر نبی خداوند باشد، از فرمان وی سرپیچی می‌کند و اگر افراد شایسته باشند، آنان را حرمت نمی‌گذارد و اگر دوست باشد، از او قدردانی نمی‌کند.
۱۳. زیرا روح خشم وی را با دام فریب به چنگ می‌آورد و چشمان او را کور می‌کند و با دروغ دلش را تیره می‌سازد و بینش ویژه خود را به او می‌دهد.
۱۴. با چه چیز چشمان وی را به چنگ می‌آورد؟ با کینه‌ای در دل، تا آن‌جا که به برادر خویش رشک می‌برد.
۱۵. فرزندانم، خشم چیز بدی است؛ زیرا حتی خود جان را آشفته می‌کند.
۱۶. و جسم شخص خشمگین را مالک می‌شود و بر جان او تسلط می‌یابد و به جسم وی قدرت می‌دهد که هر گناهی را مرتکب شود.
۱۷. هنگامی که جسم همه این چیزها را انجام داد، جان آن کارها را توجیه می‌کند؛ زیرا درست نمی‌بیند.
۱۸. از این رو، اگر شخص خشمگین نیرومند باشد، هنگام خشم نیروی او سه برابر می‌شود: اولاً به کمک خدمتکارانش؛ ثانیاً به کمک دارایی‌اش که دنبال کار را می‌گیرد و از روی ستم پیروز می‌شود؛ ثالثاً به کمک نیروی طبیعی خویشتن بدی می‌کند.
۱۹. و اگر شخص خشمگین ناتوان باشد، هنگام خشم نیروی طبیعی‌اش دو برابر می‌شود؛ زیرا خشم پیوسته به چنین کسی در ستمگری کمک می‌کند.
۲۰. این روح پیوسته همراه دروغ در سمت راست شیطان می‌رود تا کارهایش با دروغ و ستمگری انجام گیرد.
۲۱. بنابراین، نیروی خشم را بشناسید که بیهوده است.
۲۲. زیرا خشم ابتدا با گفتار برافروخته می‌شود، آن‌گاه شخص خشمگین را با کردار تقویت می‌کند و اندیشه‌اش را با زیان فراوان آشفته می‌سازد و بدین‌گونه جانش را با خشم شدید به جوش می‌آورد.
۲۳. از این رو، هنگامی که کسی بر ضد شما سخن می‌گوید، خشم شما تحریک نشود و اگر کسی

شما را مانند مردان مقدس می ستایید، خود را بالا نگیرید و از روی وجد یا نفرت انگیزت نشوید.

۲۴. زیرا این امور نخست به گوش خوشایند است و فکر را آماده می کند که برای خشمگین شدن زمینه آماده شود و پس از خشمگین شدن، تصور می کند که خشم وی عادلانه است.

۲۵. اگر شما فرزندانم، به زیان یا هلاکت بیفتید، آن را مصیبت ندانید؛ زیرا همین روح موجب می شود که انسان به آنچه نابودشدنی است، علاقه مند شود و از مصیبت خویش به خشم آید.

۲۶. و اگر شما به طور خواسته یا ناخواسته زیان ببینید، آزرده نشوید؛ زیرا خشم و دروغ از آزرده گی برمی خیزد.

۲۷. علاوه بر این، خشم و دروغ یک فساد مضاعف است و این دو صفت برای آشفتن دل به یکدیگر کمک می کنند. هنگامی که جان پیوسته آشفته شد، خدا از آن بیرون می رود و بلعار بر آن فرمانروایی می کند.

فصل دوم

۱. بنابراین، فرزندانم، دستورهای خداوند را رعایت کنید و شریعت او را پاس بدارید. خشم را رها کنید و از دروغ پرهیزید تا خداوند میان شما ساکن شود و بلعار از شما بگریزد.

۲. هرکس از شما با همسایه اش سخن راست بگوید. بدین شیوه، شما به خشم و آشفتگی گرفتار نخواهید شد، بلکه در صلح و صفا خواهید زیست و به کمک خدای آرامش، در هیچ جنگی شکست نخواهید خورد.

۳. در سراسر زندگی خویش خداوند و یکدیگر را با قلبی صادق دوست بدارید.

۴. من می دانم که شما در روزهای واپسین از خداوند دور خواهید شد و خشم لاوی را برخواهید انگیزت و به جنگ یهودا خواهید رفت، ولی بر آنان چیره نخواهید شد؛ زیرا فرشته خداوند آن دو را راهنمایی می کند؛ زیرا اسرائیل به ایشان استوار است.

۵. هنگامی که از خداوند دور شوید، در همه بدی ها و پلشتی های امت ها گام خواهید زد و برای زنا دنبال زنان قوم بی بندوبار خواهید رفت و همه بدی ها و روح تبهکاری در شما عمل خواهد کرد.

۶. زیرا در کتاب خنوخ پارسا خوانده ام که شهریار شما شیطان است و همه روح های تبهکاری و تکبر برای حضور داریم در پسران لاوی نیرنگ خواهند کرد تا آنان را نزد خداوند به گناه بیندازند.

۷. و پسران من به لاوی نزدیک شده، با آنان هر گناهی را انجام خواهند داد و پسران یهودا آزمند خواهند شد و مانند شیر اموال دیگران را به یغما خواهند برد.

۸. از این رو، شما و ایشان به اسیری خواهید رفت و در آن حال همه بلاهای مصریان و بدی های امت ها بر سر شما خواهد آمد.

۹. بنابراین، هنگامی که به سوی خداوند بازگشت کنید، به رحمت او نایل خواهید شد و شما را به مقدس خود خواهد آورد و به شما آرامش خواهد داد.
۱۰. آن‌گاه نجات خداوند از اسباط یهودا و لاوی بر شما آشکار خواهد شد و با بلعار خواهد جنگید.
۱۱. و از دشمنان ما انتقام ابدی خواهد گرفت و از بلعار اسیرانش یعنی جان‌های قدیسان را دریافت خواهد کرد و دل‌های نافرمان را به خداوند برخواهد گرداند و به کسانی که او را می‌خوانند، آرامش جاوید خواهد داد.
۱۲. و قدیسان در عدن خواهند آمد و پارسایان در اورشلیم جدید، که جلال جاوید خداست، شادی خواهند کرد.
۱۳. اورشلیم دیگر ویرانگی را تحمل نخواهد کرد و اسرائیل به اسیری نخواهد رفت؛ زیرا خداوند در میان آن خواهد بود و با انسان‌ها خواهد زیست و قدوس اسرائیل با فروتنی و درویشی بر آن فرمانروایی خواهد کرد و کسانی که به او ایمان دارند، میان انسان‌ها با راستی حکومت خواهند کرد.
۱۴. اکنون فرزندانم، از خداوند بترسید و از شیطان و روح‌های او بر حذر باشید.
۱۵. به خدا و فرشته‌ای که برای شما شفاعت می‌کند، نزدیک شوید؛ زیرا او واسطه میان خدا و انسان است و برای آرامش اسرائیل، بر ضد پادشاهی دشمن خواهد ایستاد.
۱۶. از این رو، دشمن برای هلاک کردن همه کسانی که خداوند را می‌خوانند، حریص است.
۱۷. زیرا او می‌داند روزی که اسرائیل توبه کند، پادشاهی دشمن به پایان خواهد رسید.
۱۸. زیرا همان فرشته آرامش اسرائیل را تقویت خواهد کرد تا در ورطه بدی نیفتد.
۱۹. و در زمان ستمگری اسرائیل، خداوند از آنها دور نخواهد شد و آنان را به امتی تبدیل خواهد کرد که اراده وی را انجام می‌دهند؛ زیرا هیچ فرشته‌ای با او برابر نیست.
۲۰. و نام وی در هر جای اسرائیل و میان امت‌ها خواهد بود.
۲۱. از این رو، فرزندانم، خود را از هر کار بدی نگه دارید و خشم و هر دروغی را از خود دور کنید و راستی و بردباری را دوست بدارید.
۲۲. چیزهایی را که از پدران شنیدید، به فرزندان منتقل کنید تا منجی امت‌ها شما را بپذیرد؛ زیرا اودرستکار و بردبار و فروتن و متواضع است و با کارهای خود شریعت خدا را تعلیم می‌دهد.
۲۳. از این رو، از هر بی‌عدالتی دوری کنید و به عدالت خدا چنگ بزنید تا نسل شما برای همیشه رهایی یابد.
۲۴. و مرا نزدیک پدرانم به خاک سپارید.
۲۵. هنگامی که این چیزها را گفت، آنان را بوسید و در سن پیری خوبی به خواب رفت.
۲۶. پسرانش وی را به خاک سپردند و در زمان‌های بعد استخوان‌های او را حمل کردند و نزدیک ابراهیم و اسحاق و یعقوب قرار دادند.

۲۷. آری، دان پیشگویی کرد که ایشان خدای خویش را از یاد خواهند برد و از سرزمین موروئی و از خاندان اسرائیل و خانواده نژاد خود بیگانه خواهند شد.

۸. عهد نفتالی

دومین پسر یعقوب از بلهه

فصل اول

۱. نسخه عهد نفتالی که هنگام مرگ در یکصد و سی سالگی عمر خویش مقرر کرد.
۲. هنگامی که پسرانش در نخستین روز از هفتمین ماه گرد آمدند، او هنوز تندرست بود و آنان را با طعام و شراب مهمان کرد.
۳. هنگامی که فردای آن روز برخاست، به ایشان گفت: من می میرم؛ ولی آنان سخنش را باور نکردند.
۴. او خداوند را ستایش کرد و تقویت شده، به آنان گفت: بنا بود که من پس از مهمانی دیروز می مردم.
۵. آن گاه سخن آغاز کرد و گفت: فرزندانم، بشنوید و ای پسران نفتالی، به سخن پدرتان گوش دهید.
۶. من از بلهه زاده شدم و از آن جا که راحیل نیرنگ کرد و بلهه را به جای خود به یعقوب داد و او آبستن شده، مرا روی زانوهای راحیل زایدید، مرا نفتالی نامیدند.
۷. زیرا راحیل مرا به سبب این که روی دامنش به دنیا آمدم، بسیار دوست داشت و هنگامی که هنوز کوچک بودم، مرا می بوسید و می گفت: آیا از رحم خودم برادری برای تو و مانند تو خواهم داشت؟
۸. از این رو، یوسف به سبب دعاهاى راحیل از هر نظر مانند من بود.
۹. باری، مادر من بلهه دختر روئوس برادر دבורه، دایه رفقه بود که با راحیل در یک روز به دنیا آمده بودند.
۱۰. روئوس یک کلدانی خداترس و آزاد و شریف از خاندان ابراهیم بود.
۱۱. او اسیر شده و لابان وی را خریده و کنیز خویش او را به همسری او درآورده بود. او نا دختری زایدید و وی را به نام روستایی که شوهرش در آن اسیر شده بود، زلفه خواند.
۱۲. سپس بلهه را زایدید و گفت: دخترم به آنچه تازه است، می شتابد؛ زیرا به محض این که به دنیا آمد، به سینه مادر چسبید و در شیر خوردن شتاب کرد.
۱۳. من در دویدن مانند غزال بودم و پدرم یعقوب مرا برای همه پیام های خود انتخاب می کرد و برکت خود را به عنوان یک غزال به من داد.^۱

۱۴. زیرا همان طور که کوزه گر از گنجایش آوندها آگاه است، و خاک کوزه گری را به اندازه مناسب می آورد، خداوند نیز جسم را درخور جان می آفریند و جان را مطابق گنجایش جسم قرار می دهد.
۱۵. هیچ یک از آن دو به اندازه سر مویی از دیگری کوچک تر نیست؛ زیرا همه آفرینش بر اساس وزن و اندازه و هنجار ساخته شده است.
۱۶. و همان طور که کوزه گر فایده و شایستگی هر یک از آوندها را می داند، خداوند نیز از جسم و زمان سلامت و فساد آن آگاهی دارد.
۱۷. زیرا گرایشی و اندیشه ای نیست که خداوند آن را نداند؛ زیرا او هر کس را طبق صورت خویش آفریده است.
۱۸. اینک نیروی آدمی و اینک کار او، اینک چشمش و اینک خواب او، اینک جانش و اینک سخنان او؛ طبق شریعت خداوند یا طبق شریعت پلغار.
۱۹. و همان طور که نور و ظلمت و دیدن و شنیدن فرق دارند، میان مرد با مرد و زن با زن تفاوت است و نباید گفت سیما یا ذهن یکی با دیگری برابر است.
۲۰. زیرا خدا همه چیزها را در نظم خود خوب ساخته است: پنج حس در سر قرار داد و گردن را به سر پیوست و مو را به آن افزود تا زیبا و شکوهمند باشد؛ سپس قلب را برای فهمیدن، شکم را برای دُرد طعام، معده را برای گوارش، نای را برای تنفس، جگر را برای خشم، زهره را برای صفرا، سپرز را برای خنده، گردها را برای دوراندیشی، ماهیچه های ران را برای قدرت، شش ها را برای دم، ران ها را برای نیرو و همین طور سایر اندام ها را.
۲۱. بنابراین، فرزندانم، همه کارهایتان منظم و با نیت خوب و ترس خدا انجام گیرد و هیچ کاری را بدون نظم و اهتمام و بی موقع انجام ندهید.
۲۲. زیرا اگر به چشم فرمان شنیدن بدهید، از انجام آن ناتوان است. همین طور اگر در ظلمت باشید، نمی توانید کارهای نورانی را انجام دهید.
۲۳. از این رو، با طمع و سخنان بیهوده که جانتان را فریب می دهد، در فاسد کردن کارهایتان حریص نباشید؛ زیرا اگر شما با دلی پاک سکوت کنید، خواهید فهمید که چگونه اراده خدا را محکم نگه دارید و اراده پلغار را به دور اندازید.
۲۴. خورشید و ماه و ستارگان نظم خود را تغییر نمی دهند. به همین شیوه، شما نیز شریعت خدا را با بی نظمی در کارهایتان دگرگون نسازید.
۲۵. امت ها گمراه شدند و خداوند را ترک کردند. آنان نظم خود را تغییر دادند و از چوب ها و سنگ ها و روح های فریب اطاعت کردند.
۲۶. ولی فرزندانم، شما چنین نباشید و در فلک و زمین و دریا و در همه آفریده ها، خداوند آفریدگار هر چیز را بشناسید تا مانند سدوم که نظم طبیعت را تغییر دادند، نشوید.

۲۷. به همین شیوه نیز، شب‌زنده‌داران^۱ نظم طبیعت خویش را تغییر دادند و خداوند آنان را هنگام توفان لعنت کرد و بدین سبب، زمین را خالی از سکنه و بایر ساخت.
۲۸. فرزندانم، این چیزها را به شما می‌گویم زیرا در نوشته‌های خنوخ خوانده‌ام که شما نیز از خدا دور خواهید شد و در همه بی‌عدالتی‌های امت‌ها راه خواهید رفت و همه تبه‌کاری‌های سدوم را انجام خواهید داد.
۲۹. و خداوند اسارت برای شما خواهد آورد و شما به دشمنانتان خدمت خواهید کرد و در برابر هر مصیبت و محتنی خم خواهید شد تا خداوند همه شما را بفرساید.
۳۰. و پس از آن که شما کوچک و اندک شوید، باز خواهید گشت و به خداوند خدایتان اعتراف خواهید کرد و او از روی مهر فراوان خویش شما را به سرزمینتان باز خواهد گرداند.
۳۱. و واقع خواهد شد که ایشان پس از بازگشت به سرزمین پدرانشان دوباره خداوند را فراموش کرده، بی‌دین خواهند شد.
۳۲. و خداوند آنان را روی صفحه زمین پراکنده خواهد کرد تا این که رحمت خداوند همراه مردی که عدالت و رحمت را برای دور و نزدیک اجرا می‌کند، بیاید.

فصل دوم

۱. در چهلمین سال عمرم روی کوه زیتون در خاور اورشلیم در رؤیایی دیدم که خورشید و ماه آرام ایستاده‌اند.
۲. اینک پدر بزرگم اسحاق به ما می‌گفت: بدوید و هرکس با نیروی خود تلاش کند ماه و خورشید را به چنگ آورد تا آنها از آن وی باشند.
۳. همه با هم دویدیم و لاوی خورشید را چسبید و یهودا بر دیگران پیشی گرفته، ماه را به چنگ آورد و هر دوی آنان با ماه و خورشید بالا رفتند.
۴. هنگامی که لاوی با خورشید برابر شد، مرد جوانی به او دوازده شاخه نخل داد و یهودا مانند ماه می‌درخشید و زیر پاهایشان دوازده پرتو بود.
۵. لاوی و یهودا می‌دویدند و خورشید و ماه در دستشان بود.
۶. اینک گاو نری بر زمین پیدا شد که دو شاخ بزرگ بر سر و بال‌های عقاب بر پشت خود داشت و ما خواستیم آن را بگیریم، ولی نتوانستیم.
۷. یوسف آمد و آن را گرفت و با آن به ارتفاعات بالا رفت.
۸. من که آن‌جا بودم، نوشته مقدسی را مشاهده کردم که بر ما آشکار شده، می‌گفت: آشوریان و مادیان و پارسیان و کلدانیان و سوریان دوازده سبط اسرائیل را اسیر کرده، مالک آنان خواهند شد.

۹. هفت روز بعد نیز پدرمان یعقوب را دیدم که کنار دریای یمینا^۱ ایستاده بود و ما با او بودیم.
۱۰. اینک یک کشتی بدون ملوان و راهنما دریا را درمی‌نوشت و روی آن نوشته شده بود: کشتی یعقوب.
۱۱. پدرمان گفت: بیایید بر کشتی خود سوار شوید.
۱۲. هنگامی که بر عرشه کشتی بودیم، تندباد و توفان شدیدی برخاست و پدرمان که به سکان چسبیده بود، از ما جدا شد.
۱۳. ما که به وسیله توفان از جا کنده شده بودیم، روی دریا می‌رفتیم و کشتی از آب پر شده بود و امواج نیرومند بر آن می‌کوفت تا سرانجام درهم شکست.
۱۴. یوسف با قایق کوچکی نجات یافت و همه ما روی تخته تقسیم شدیم، در حالی که لاوی و یهودا با هم بودند.
۱۵. و ما همه تا اقصای زمین پراکنده شدیم.
۱۶. آن‌گاه لاوی پلاس بر میان بسته، برای همه ما نزد خداوند دعا کرد.
۱۷. هنگامی که توفان فرو نشست، کشتی مانند اول آرام به خشکی آمد.
۱۸. اینک پدرمان آمد و ما همگی یکدل شادی کردیم.
۱۹. من این دو خواب را به پدرم گفتم. او به من گفت: این امور باید در زمان خود، پس از آن که اسرائیل چیزهای زیادی را تحمل کند، واقع شود.
۲۰. آن‌گاه پدرم گفت: من از سوی خدا معتقدم که یوسف زنده است؛ زیرا پیوسته می‌بینم که خداوند او را با شما محسوب می‌کند.
۲۱. و گریه کنان گفت: آه! پسرم یوسف! تو زنده‌ای، گرچه تو را نمی‌بینم و تو پدرت یعقوب را نمی‌بینی.
۲۲. این سخنان مرا نیز به گریه انداخت و قلبم در التهاب افتاد که بگویم: یوسف فروخته شده است،^۲ ولی از برادرانم ترسیدم.
۲۳. اینک فرزندانم، من به شما روزهای پایانی را نشان داده‌ام که هر چیز چگونگی در اسرائیل واقع خواهد شد.
۲۴. شما نیز به فرزندانان سفارش کنید که با لاوی و یهودا متحد باشند؛ زیرا نجات از طریق ایشان برای اسرائیل رخ خواهد داد و یعقوب به وسیله آنان مبارک خواهد شد.
۲۵. زیرا از طریق اسباط ایشان خدا آشکار شده، میان انسان‌های روی زمین خواهد ماند تا نژاد اسرائیل را نجات دهد و پارسایان را از میان امت‌ها گرد آورد.
۲۶. فرزندانم، اگر شما کارهای خوب انجام دهید، هم انسان‌ها و هم فرشتگان شما را مبارک خواهند خواند و به وسیله شما خدا میان امت‌ها مبارک خواهد شد و شیطان از شما خواهد

۱. ظاهراً همان مکانی است که در کتاب دوم تواریخ ایام، ۶:۲۶ بینه نامیده شده است.

۲. یعنی جانوری او را نخورده است.

- گریخت و جانوران وحشی از شما خواهند ترسید و خداوند شما را دوست خواهد داشت و فرشتگان به دامن شما چنگ خواهند زد.
۲۷. همان طور که یک انسان به سبب تربیت خوب کودکش خوشنام می شود، برای یک کار خوب نزد خدا از او به نیکی یاد خواهند کرد.
۲۸. ولی کسی که کار خوب انجام نمی دهد، هم فرشتگان و هم انسان ها او را نفرین می کنند و به وسیله وی خدا میان امت ها خوار می شود و شیطان او را ابزار مخصوص خود قرار می دهد و هر جانور وحشی بر وی حکومت می کند و خدا از او بیزار است.
۲۹. زیرا دستورهای شریعت دو لایه دارند و باید آنها را با دوراندیشی اجرا کرد.
۳۰. زیرا زمانی انسان همسرش را در آغوش می گیرد و زمانی دیگر برای نیایش از این کار خودداری می کند.
۳۱. بنابراین، دو دستور وجود دارد و اگر آنها با نظم درستی انجام نگیرند، انسان مرتکب گناه بزرگی می شود.
۳۲. دستورهای دیگر نیز چنین اند.
۳۳. بنابراین، فرزندانم، در خدا حکیم و دوراندیش باشید و نظم دستورهایش و شریعت های هر سخن را بفهمید تا خداوند شما را دوست بدارد.
۳۴. هنگامی که آنان را به چیزهای بسیاری از این قبیل سفارش کرد، به ایشان اندرز داد که استخوان هایش را به حبرون ببرند و او را با پدراشش به خاک سپارند.
۳۵. آن گاه با دلی شاد خورد و نوشید و چهره اش را پوشاند و درگذشت.
۳۶. پسران نفتالی نیز طبق دستور پدرشان عمل کردند.

۹. عهد جاد

نخستین پسر یعقوب از زلفه

فصل اول

۱. نسخه عهد جاد و چیزهایی که در یکصد و بیست و پنجمین سال عمر خویش برای پسرانش بیان کرد، او گفت:
۲. فرزندانم، بشنوید. من نهمین فرزندی بودم که برای یعقوب زاده شدم و در نگهداری گوسفندان دلیر بودم.
۳. من شب ها از گله پاسداری می کردم و هنگامی که شیر یا گرگ یا هر جانور وحشی دیگر به آغل می آمد، آن را دنبال کرده، می گرفتم و پایش را در دست نگه داشته، آن را به اندازه پرتاب سنگی به اطراف می انداختم و می کشتم.
۴. باری، برادرم یوسف با ما بیش از سی روز گوسفند می چرانند و چون از ما جوان تر بود، بر اثر گرما بیمار شد.

۵. او به حیرون نزد پدرمان برگشت و مجبور شد آن جا استراحت کند؛ زیرا پدرمان او را بسیار دوست داشت.
۶. یوسف به پدرمان گفت که پسران زلفه و بلهه بهترین گوسفندان را می‌کشند و می‌خورند، در حالی که رثوبین و یهودا با این کار مخالف‌اند.
۷. زیرا او دیده بود که من بره‌ای را از دهان خرسی بیرون آوردم و خرس را کشتم. سپس بره را ذبح کردم، و وی از کشته و خورده شدن آن حیوان اندوهگین شد.
۸. من به خاطر این مسئله از یوسف تا روزی که به بردگی فروخته شد، خشمگین بودم.
۹. روح کینه‌توزی در من بود و دوست نداشتم چیزی را درباره‌ی یوسف با گوش‌های خود بشنوم یا با دیدگان خویش ببینم؛ زیرا او مستقیماً ما را سرزنش می‌کرد و مدعی بود که ما دور از چشم یهودا از گوسفندان خورده‌ایم.
۱۰. پدرمان نیز هر چیزی را که وی می‌گفت، باور می‌کرد.
۱۱. فرزندانم، من به این گناه اعتراف می‌کنم که غالب اوقات می‌خواستم وی را بکشم؛ زیرا قلباً با او دشمن بودم.
۱۲. علاوه بر این، من وی را بیشتر برای خواب‌هایی که می‌دید، دشمن داشتم و می‌خواستم او را از صفحه‌ی روزگار براندام، همان‌طور که یک گاو نر علف‌های مزرعه را برمی‌اندازد.
۱۳. یهودا وی را پنهانی به اسماعیلیان فروخت.
۱۴. بدین‌گونه خدای پدرانمان او را از دست‌های ما نجات داد تا ستم بزرگی را در اسرائیل مرتکب نشویم.
۱۵. اکنون فرزندانم، به سخنان حقیقت‌گوش فرا دهید تا عدالت و همه‌ی شریعت خدای اعلی را به انجام رسانید و روح کینه‌توزی شما را گمراه نکند؛ زیرا آن در همه‌ی کارهای مردم بد است.
۱۶. کینه‌توز از آنچه انسان انجام می‌دهد، نفرت دارد و حتی کسی را که به شریعت خداوند عمل کند، نمی‌ستاید و کسی را که خداترس است و از کارهای نیک خرسند می‌شود، دوست ندارد.
۱۷. او حقیقت را نکوهش می‌کند و بر کسی که کامیاب شود، رشک می‌برد و از بدگویی استقبال می‌کند و تکبر را دوست دارد؛ زیرا کینه‌توزی جان را کور می‌کند، همان‌طور که من به یوسف می‌نگریستم.
۱۸. از این رو، فرزندانم، از کینه‌توزی بر حذر باشید؛ زیرا آن حتی بر ضد خود خداوند ترمرد می‌آفریند.
۱۹. زیرا کینه‌توزی دستورهای او را پیرامون دوست داشتن یکدیگر ارج نمی‌نهد و در برابر خدا گناه می‌کند.
۲۰. زیرا اگر برادری بلغزد، کینه‌توزی از اعلام فوری آن به همه‌ی مردم شاد می‌شود و پافشاری می‌کند که بر آن شخص داوری شود و او را به کیفر رسانده، اعدام کنند.

۲۱. و هرگاه جریان به بنده‌ای مربوط شود، وی را بر ضد خداوندگارش می‌شوراند و هنگام هر مصیبتی بر ضد وی نیرنگ می‌کند تا اگر بتواند او را به کام مرگ بکشد.
۲۲. زیرا کینه‌توزی همراه رشک بر ضد کسانی کار می‌کند که کامیاب می‌شوند و هرگاه کامیابی آنان را می‌شنود یا می‌بینند، پیوسته افسرده می‌شود.
۲۳. زیرا همان‌طور که محبت حتی مردگان را چالاک می‌سازد و محکومان به مرگ را باز می‌گرداند، کینه‌توزی زندگان را می‌کشد و حق حیات را از کسانی که گناه کوچکی انجام داده‌اند، سلب می‌کند.
۲۴. زیرا روح کینه‌توزی با شتاب مخصوص روح‌ها همراه شیطان هر کاری را برای کشتن انسان انجام می‌دهد، ولی روح محبت همراه شریعت خدا صبورانه برای نجات انسان عمل می‌کند.
۲۵. پس کینه‌توزی بد است؛ زیرا آن پیوسته با دروغ و سخنان نادرست انباز می‌شود و چیزهای کوچک را بزرگ و نور را ظلمت می‌کند و شیرین را تلخ می‌سازد و افترا می‌آموزد و خشم را برمی‌افروزد و جنگ و بزه و طمع را برمی‌انگیزد. همچنین دل را از بدی‌ها و سموم شیطانی پر می‌کند.
۲۶. از این رو، فرزندانم، من این چیزها را از تجربه خود به شما می‌گویم تا کینه‌توزی را که از شیطان است، از خود برانید و به محبت خدا چنگ بزنید.
۲۷. پارسایی کینه‌توزی را بیرون می‌افکند و فروتنی رشک را نابود می‌کند.
۲۸. زیرا کسی که پارسا و فروتن باشد، از انجام دادن بی‌عدالتی شرمسار می‌شود و نه تنها از سوی دیگران، بلکه در دل خویش مورد سرزنش قرار می‌گیرد؛ زیرا خداوند به گرایش او نگاه می‌کند.
۲۹. او بر ضد شخص مقدسی سخن نمی‌گوید؛ زیرا ترس از خدا بر کینه‌توزی غالب می‌شود.
۳۰. زیرا وی از ترس این که نسبت به خداوند تخلف ورزد، نسبت به هیچ انسانی، حتی در اندیشه خود خطایی مرتکب نمی‌شود.
۳۱. این امور را سرانجام هنگامی که از قضیه یوسف توبه کردم، فهمیدم.
۳۲. زیرا توبه حقیقی و خداپسندانه نادانی را می‌زداید و تاریکی را می‌راند و چشم‌ها را روشن می‌کند و به جان معرفت می‌بخشد و فکر را به سوی نجات رهبری می‌کند.
۳۳. و چیزهایی که از انسان‌ها آموخته نمی‌شود، از توبه به دست می‌آید.
۳۴. زیرا خدا مرا به دردی در جگر مبتلا کرد و اگر دعا‌های پدرم یعقوب از من دستگیری نمی‌کرد، حتماً جان بر سر آن می‌نهادم.
۳۵. زیرا با چیزی که انسان تخلف می‌ورزد، با همان چیز کیفر می‌بیند.
۳۶. از آن جا که جگرم را بی‌رحمانه بر ضد یوسف قرار دادم، بی‌رحمانه جگرم درد گرفت و یازده ماه به آن محکوم شدم؛ زیرا همین مدت بر یوسف خشمگین بودم.

فصل دوم

۱. اکنون فرزندانم، شما را اندرز می‌دهم که هر یک از شما برادرش را دوست بدارد و کینه‌توزی را از دل بیرون کند و در رفتار و گفتار و گرایش‌های درونی یکدیگر را دوست بدارید.
۲. زیرا من در حضور پدرم با یوسف آرام سخن می‌گفتم و هنگامی که بیرون می‌رفتم، روح کینه‌توزی اندیشه‌ام را تیره می‌کرد و جانم را برای کشتن او می‌شوراند.
۳. یکدیگر را از دل دوست بدارید و اگر کسی با شما خطا کرد، با وی آرام سخن گوید و در جان خویش خیانتی را نگه ندارید و اگر او توبه و اعتراف کرد، وی را ببخشید.
۴. و اگر انکار کرد، نسبت به او تسلیم احساسات نشوید، مبادا بر اثر زهری که به جانش می‌ریزید، به سوگند روی آورد و بدین شیوه، شما مرتکب گناه مضاعفی شوید.
۵. هنگامی که درباره حقوق خود ستیز می‌کنید، نگذارید کسی دیگر از اسرار شما آگاهی یابد. مبادا او روزی با شما دشمن شود و ستیز کند و گناه بزرگی را بر ضد شما مرتکب شود؛ زیرا وی غالب اوقات با شما از روی خیانت سخن می‌گوید و درباره شما نیت بدی را در سر می‌پرورد.
۶. حتی در صورتی که او آن را انکار می‌کند و با سرزنش‌های خویش شما را شرمسار می‌سازد، از سرزنش کردن وی خودداری کنید.
۷. زیرا کسی که آن را انکار می‌کند، ممکن است روزی از خطا ورزیدن به شما پشیمان شود و حتی شما را گرامی بدارد و از شما حساب ببرد و با شما رفتاری مسالمت‌آمیز داشته باشد.
۸. و اگر بی‌شرم باشد و بر خطای خود پافشاری کند، باز هم وی را قلباً ببخشید و انتقام گرفتن از او را به خدا واگذار کنید.
۹. اگر کامیابی کسی بیش از شما باشد، رنجیده نشوید و برای وی دعا کنید تا کامیابی او کامل شود.
۱۰. زیرا این کار به مصلحت شماست.
۱۱. و اگر مقام وی رفیع شود، بر او رشک نبرید و به یاد آرید که همه تن‌ها خواهند مرد و خدایی را بستایید که چیزهای خوب و سودمند را به تمام مردم می‌دهد.
۱۲. خود را از داوری خداوند دور نگه دارید تا خاطرتان آرام و مطمئن باشد.
۱۳. و اگر کسی از راه‌های نادرست توانگر شود، حتی اگر مانند برادر پدرم عیسو باشد، بر وی رشک مبرید و برای پایان کار او منتظر خداوند باشید.
۱۴. زیرا او ثروتی را که از راه‌های نادرست به دست می‌آید، از انسان می‌گیرد، ولی انسان توبه‌کار را می‌بخشد و کسی را که توبه نمی‌کند، برای کیفر ابدی نگه می‌دارد.
۱۵. زیرا شخص بینوا اگر از رشک آزاد باشد، خدا را در هر چیز خشنود می‌کند و بیش از همه مردم مبارک می‌شود؛ زیرا او به درد انسان‌های خودبین گرفتار نیست.
۱۶. پس رشک را از جان خود دور کنید و یکدیگر را با استقامت دل دوست بدارید.

۱۷. شما نیز این چیزها را به فرزندان خود بگویید تا ایشان یهودا و لاوی را گرامی بدارند؛ زیرا خداوند نجات بخش اسرائیل را از آنان برخواهد انگيخت.
۱۸. زیرا من می دانم که فرزندان شما در نهایت از او دور خواهند شد و در حضور خداوند در هر بدی و مصیبت و فساد راه خواهند رفت.
۱۹. هنگامی که وی اندکی استراحت کرد، دوباره گفت: فرزندانم، از پدران اطاعت کنید و مرا نزدیک پدرانم به خاک سپارید.
۲۰. او پاهایش را دراز کرد و آرام به خواب رفت.
۲۱. پس از پنج سال وی را به حبرون بردند و با پدرانش به خاک سپردند.

۱۰. عهد اشیر

دومین پسر یعقوب از زلفه

فصل اول

۱. نسخه عهد اشیر و چیزهایی که در یکصد و بیست و دومین سال عمر خویش به پسرانم گفت.
۲. زیرا وی هنگامی که هنوز تندرست بود، به آنان گفت: ای فرزندان اشیر، به سخن پدران گوش دهید تا همه چیزهایی را که از نظر خداوند درست است، برای شما بیان کنم.
۳. خدا دو راه در اختیار زاده انسان گذاشته است و دو گرایش و دو نوع عمل و دو شیوه کردار و دو نتیجه.
۴. بنابراین، چیزها دوگانه اند؛ یکی بر ضد دیگری.
۵. زیرا دو راه خوب و بد یافت می شود و دو گرایش موجود در سینه های ما آن دو را تشخیص می دهد.
۶. پس اگر جان از گرایش خوب خرسند شود، همه کارهایش از روی عدالت انجام می گیرد و اگر گناهی هم کند، بی درنگ پشیمان می شود.
۷. زیرا پس از آن که اندیشه خود را بر عدالت استوار کرد و تبهکاری را به دور افکند، بی درنگ بدی را از خود می راند و ریشه گناه را برمی کند.
۸. ولی اگر جان به گرایش بد روی آورد، همه اعمالش از روی تبهکاری انجام می گیرد و خوبی را از خود می راند و به بدی چنگ زده، زیر فرمان پلغار می رود و حتی اگر کار خوبی انجام دهد، پلغار آن را به بدی منحرف می کند.
۹. زیرا هرگاه جان به کار خوب شروع کند، وی نتیجه کارش را به بدی برمی گرداند؛ زیرا می بیند که خزانه آن گرایش از روح بدی پر شده است.
۱۰. از این رو، ممکن است شخصی به سبب بدی، در سخن از خوبی پشتیبانی کند، ولی نتیجه کارش به فساد می انجامد.

۱۱. کسانی هستند که به بدکاران هیچ شفقت نمی‌ورزند و این امر دو جنبه دارد، ولی همه آن بد است.
۱۲. کسانی هم بدکاران را دوست دارند تا آنجا که حاضرند برای آنان در بدی بمیرند. این نیز روشن است که دو جنبه دارد، ولی همه آن بد است.
۱۳. گرچه این شخص در واقع محبت دارد، ولی از آن رو بدکار است که به خاطر خوشنامی چیزی را که بد است، پنهان می‌کند، ولی پایان آن کار به بدی می‌گراید.
۱۴. دیگری دزدی می‌کند و بی‌عدالتی انجام می‌دهد و به یغماگری دست می‌یازد و فریب می‌دهد و با همه این امور، بر بینوایان ترحم می‌کند. این نیز دو جنبه دارد، ولی همه آن بد است.
۱۵. کسی که همسایه‌اش را فریب می‌دهد، خدا را به خشم می‌آورد و به نام خدای اعلیٰ سوگند دروغ می‌خورد؛ این شخص خداوندی را که مقررکننده شریعت است، به هیچ می‌گیرد و به خشم می‌آورد، ولی به بینوایان کمک می‌کند.
۱۶. این شخص جان را می‌آلاید و جسم را سرخوش می‌کند؛ بسیاری را می‌کشد و به اندکی ترحم می‌کند؛ این نیز دو جنبه دارد، ولی همه آن بد است.
۱۷. کسی هم مرتکب زنا محصنه و بی‌عفتی می‌شود و از خوردن گوشت پرهیز می‌کند و هنگام روزه گرفتن، کار بد انجام می‌دهد و به زور ثروت خویش بسیاری را پایمال می‌کند و با وجود بدکاری شدید، فرایض را نیز انجام می‌دهد؛ این نیز دو جنبه دارد، ولی همه آن بد است.
۱۸. این اشخاص مانند خرگوش هستند که همچون حیوانات سم‌شکافته پاک به نظر می‌رسد، ولی در متن واقع ناپاک است.^۱
۱۹. زیرا خدا در الواح فرمان‌ها چنین گفته است.
۲۰. ولی فرزندانم، شما مانند آنان دورو و دارنده یک روی خوبی و یک روی بدی نباشید، بلکه فقط به خوبی چنگ زنید؛ زیرا خدا در آنجا سکونت دارد و مردم آن را می‌خواهند.
۲۱. ولی از بدی بگریزید و گرایش‌های بد را با کارهای نیک خود نابود کنید، زیرا کسانی که دورو هستند، خدا را عبادت نمی‌کنند، بلکه شهوت‌های خود را می‌پرستند تا بلعار و انسان‌های مانند خود را خشنود کنند.
۲۲. زیرا انسان‌های خوب، یعنی آنان که یک‌رو هستند، اگرچه از نظر افراد دورو گناهکارند، نزد خدا عادل‌اند.
۲۳. زیرا بسیاری هنگام کشتن بدکاران دو کار انجام می‌دهند؛ یکی خوب و دیگری بد، ولی همه آن خوب است؛ زیرا وی چیزی را که بد است، ریشه‌کن و نابود می‌کند.

۱. طبق تورات، تنها گوشت چارپایانی را می‌توان خورد که سم آنها شکافته باشد و نشخوار کنند. خرگوش نشخوار می‌کند، ولی سم‌شکافته نیست؛ پس گوشت آن حرام است (لاویان، ۱۱:۶).

۲۴. یک شخص از انسان مهربان ولی غیر عادل و انسانی که مرتکب زنا می شود ولی روزه هم می گیرد، بیزار است: این نیز دو جنبه دارد، ولی همه کار خوب است؛ زیرا وی در این که خوب ظاهری را به جای خوب واقعی نمی پذیرد، به خدا اقتدا کرده است.
۲۵. دیگری دوست ندارد با افراد سرکش خوشگذرانی کند، مبادا جسم و جان خود را بیالاید: این نیز دو رو دارد، ولی همه آن خوب است.
۲۶. زیرا این انسان ها مانند غزال اند که همچون حیوانات وحشی ناپاک به نظر می رسد، ولی همه آن پاک است. ایشان در غیرت برای خداوند راه می روند و از آنچه خدا نیز از آن بیزار است و با دستورهای خود آنها را ممنوع شمرده، خودداری می کنند و بدان را از خوبان می رانند.
۲۷. فرزندانم، شما می بینید که در هر چیز دوگانگی وجود دارد؛ یکی بر ضد دیگری و یکی در درون دیگری: در ثروت طمع نهفته است، در خوش مشربی مستی، در خنده غم و در زناشویی هرزگی.
۲۸. مرگ دنبال زندگی است، حقارت دنبال جلال، شب دنبال روز و تاریکی دنبال روشنایی. همه چیزها زیر روزگار است، چیزهای عادلانه زیر حیات و چیزهای غیر عادلانه زیر مرگ به گونه ای که زندگی جاوید نیز در انتظار مرگ است.
۲۹. نمی توان راستی را دروغ و صحیح را خطا نامید؛ زیرا همه راستی ها زیر نورند، یعنی همه چیزهایی که نزد خدا قرار دارند.
۳۰. بنابراین، من همه این چیزها را در زندگی ام آزمودم و از راستی خداوند سرگردان نشدم و دستورات خدای اعلی را جست و جو کرده، با تمام قوتم یکرو به سوی آنچه خوب است، قدم برداشتم.
۳۱. پس شما نیز ای فرزندانم، به دستورهای خداوند توجه کرده، یکرو از راستی پیروی کنید.
۳۲. زیرا کسانی که دورو هستند، گناه دولایه مرتکب می شوند؛ زیرا آنان هم کار بد می کنند و هم از کسانی که آن را انجام می دهند، خرسند می شوند و از روح فریب و تلاش بر ضد نوع بشر پیروی می کنند.
۳۳. از این رو، فرزندانم، شریعت خداوند را نگه دارید و به بدی مانند خوبی توجه نکنید، بلکه به چیزی بنگرید که واقعاً خوب است و آن را در همه دستورهای خداوند رعایت کنید و تمام سخن و آرامش خود را در آن قرار دهید.
۳۴. زیرا پایان کار انسان، هنگامی که وی با فرشتگان خدا و فرشتگان شیطان ملاقات می کند، عدالت و بی عدالتی وی را نشان می دهد.
۳۵. زیرا هنگامی که جان با زحمت بیرون می شود، روح بداندیشی که جان در شهوت ها و کارهای بد به او خدمت می کرد، اکنون وی را شکنجه می دهد.
۳۶. ولی اگر او در آن هنگام آرام و شادمان باشد، فرشته آرامش نزد او می آید و وی را به زندگی جاوید رهبری می کند.

۳۷. فرزندانم، مانند مردم سدوم نشوید که بر ضد فرشته‌ی خداوند گناه کردند و برای همیشه هلاک شدند.
۳۸. زیرا من می‌دانم که شما گناه خواهید کرد و به دست دشمنانتان سپرده خواهید شد و سرزمین شما بایر و مکان‌های مقدستان ویران خواهد شد و شما در چهارگوشه‌ی زمین پراکنده خواهید شد.
۳۹. و شما در پراکندگی رو به نابودی خواهید رفت و مانند آب ناپدید خواهید شد.
۴۰. تا این که خدای اعلی از زمین دیدار کند و خودش به شکل انسانی با انسان‌هایی بیاید که می‌خورند و می‌نوشند و سر اژدهای درون آب را می‌شکنند.
۴۱. او اسرائیل و همه‌ی امت‌ها را نجات خواهد داد و خدا به شکل انسان سخن خواهد گفت.
۴۲. از این رو، فرزندانم، شما نیز این چیزها را به فرزندانتان بگویید تا ایشان نیز او را نافرمانی نکنند.
۴۳. زیرا من دانسته‌ام که شما به یقین نافرمانی خواهید کرد و مسلماً به بی‌دینی روی خواهید آورد و به شریعت خدا توجهی نخواهید داشت، بلکه به دستورهای انسان‌ها روی آورده، به خاطر شرارت فاسد خواهید شد.
۴۴. از این رو، مانند برادرانم جاد و دان پراکنده خواهید شد و سرزمین و سبط و زبان خویش را نخواهید شناخت.
۴۵. ولی خداوند شما را از روی رحمت شدید خود و به خاطر ابراهیم و اسحاق و یعقوب در ایمان گرد خواهد آورد.
۴۶. و هنگامی که اشیر این چیزها را به آنان گفت، دست‌ور داد و گفت: مرا در حبرون به خاک سپارید.
۴۷. و او به خواب رفت و در سن پیری خوبی درگذشت.
۴۸. پسرانش کارهایی را که به آنان دستور داده بود، انجام دادند و او را به حبرون برده، با پدرانش به خاک سپردند.

۱۱. عهد یوسف

نخستین پسر یعقوب از راحیل

فصل اول

۱. نسخه‌ی عهد یوسف.

۲. وی در آستانه‌ی مردن، پسران و برادرانش را گرد آورد و به آنان گفت:

۳. برادرانم و فرزندانم، سخنان یوسف محبوب اسرائیل را بشنوید و ای فرزندانم، به پدرتان گوش بدهید.

۴. من در زندگی رشک و کشتن را مشاهده کردم، ولی گمراه نشدم و در راستی خداوند باقی ماندم.

۵. برادرانم با من ستیز کردند، ولی خداوند مرا دوست داشت.

۶. آنان خواستند مرا بکشند، ولی خدای پدرانم مرا حفظ کرد.
۷. آنان مرا در چاهی انداختند، ولی خدای اعلیٰ مرا از آن بیرون آورد.
۸. مرا به بردگی فروختند، ولی خداوند همگان آزادم کرد.
۹. مرا به اسیری بردند، ولی دست نیرومند او کمکم کرد.
۱۰. گرسنگی کشیدم و خداوند خودش مرا روزی داد.
۱۱. تنها شدم و خدا به من آرامش داد.
۱۲. بیمار شدم و خداوند از من عیادت کرد.
۱۳. زندانی شدم و خدا به من لطف نشان داد.
۱۴. در بند شدم و وی مرا آزاد کرد.
۱۵. متهم شدم و او از من دفاع کرد.
۱۶. مصریان سخنان تلخی بر ضد من گفتند و وی مرا نجات داد.
۱۷. همگنان برده بر من رشک بردند و او از من ستایش کرد.
۱۸. سردار فرعون خانه‌اش را به من سپرد.
۱۹. در مقابل زن بی‌شرمی که به من اصرار می‌کرد با وی تخلف ورزم، مجاهدت کردم، ولی خدای پدرم اسرائیل مرا از آن شعلهٔ آفرخته نجات داد.
۲۰. به زندان افکنده شدم و کتک خوردم و استهزا شدم، ولی خدا به من احسان کرد و زندانبان با دیدهٔ مهر در من نگریست.
۲۱. زیرا خداوند کسانی را که از او می‌ترسند، در تاریکی و در بند و در محنت و در نیازمندی رها نمی‌کند.
۲۲. زیرا خدا مانند بشر شرمنده نمی‌شود و مانند زادهٔ انسان نمی‌ترسد و مانند فرزند خاک ضعیف و ترسو نیست.
۲۳. بلکه در همهٔ این امور او را حفظ می‌کند و به شیوه‌های مختلف آرامش می‌دهد، گرچه ممکن است اندکی کنار رود تا گرایش جان را بیازماید.
۲۴. وی مرا از ده مورد وسوسه سربلند بیرون آورد و در همهٔ آنها شکیبایی ورزیدم؛ زیرا شکیبایی افسونی نیرومند است و صبر میوهٔ شیرین دارد.
۲۵. چقدر آن زن مصری مرا به مرگ تهدید کرد!
۲۶. چقدر او مرا به کیفر سپرد و دوباره فراخواند و تهدید کرد! و هنگامی که دید نمی‌خواهم با او همراه شوم، به من گفت:
۲۷. تو خداوندگار من می‌شوی و هر آنچه را در خانهٔ من است، اگر بخواهی، خودت به من می‌دهی و آقای ما می‌شوی.
۲۸. ولی من سخنان پدرم را به یاد می‌آوردم و به غرغهٔ خود رفته، می‌گریستم و نزد خداوند دعا می‌کردم.

۲۹. من هفت سال روزه گرفتم، ولی برای مصریان مانند کسی که در ناز و نعمت پرورش یافته باشد، ظاهر می‌شدم؛ زیرا کسی که برای خدا روزه می‌گیرد، چهره‌اش زیبا می‌شود.
۳۰. و هرگاه خداوندگارم از خانه بیرون بود، شرابی نمی‌نوشیدم و سه روز غذایی نمی‌خوردم، بلکه آن را به بینوایان و بیماران می‌دادم.
۳۱. صبح زود در طلب خداوند بودم و به سبب آن زن مصری اهل ممفیس^۱ می‌گریستم؛ زیرا او پیوسته مزاحم من می‌شد؛ شب‌ها نیز به بهانه‌ای به دیدار من می‌آمد.
۳۲. و از آنجا که وی فرزند ذکوری نداشت، وانمود می‌کرد که به من مانند پسر خود علاقه دارد.
۳۳. او مدتی مرا به عنوان پسرش در آغوش می‌گرفت و من از همه چیز غافل بودم، ولی پس از آن مرا به زنا دعوت کرد.
۳۴. هنگامی که این را دانستم، تا آستانه مرگ اندوهگین شدم و هنگامی که وی رفت، به خود آدمم و چندین روز سوگوار بودم؛ زیرا مکر و فریب او را دانستم.
۳۵. و به وی سخنان خدای اعلی را گفتم تا شاید از شهوت بد خویش دست بردارد.
۳۶. بنابراین، او غالباً مرا با چرب‌زبانی مقدس می‌نامید و از روی فریب، پاکدامنی مرا نزد شوهرش می‌ستود، ولی هنگامی که تنها بودیم، می‌خواست مرا به دام بیندازد.
۳۷. زیرا وی پاکدامنی مرا آشکارا می‌ستود، و در نهران به من می‌گفت: از شوهرم نترس؛ زیرا او درباره پاکدامنی تو اطمینان پیدا کرده است، به گونه‌ای که اگر کسی درباره ما چیزی به او بگوید، باور نخواهد کرد.
۳۸. به خاطر همه این امور من روی زمین افتادم و از خدا خواستم که مرا از فریب آن زن نجات دهد.
۳۹. هنگامی که از این امور طرفی نبست، دوباره به بهانه آموختن نزد من آمد تا سخن خدا را بداند.
۴۰. به من گفت: اگر تو بخواهی که بت‌هایم را کنار بگذارم، با من بخواب تا شوهرم را ترغیب کنم که از بت‌هایش دست بردارد و با خداوند تو در شریعت راه رویم.
۴۱. من به او گفتم: خداوند نمی‌خواهد کسانی که او را حرمت می‌گذارند، آلوده شوند و از کسانی که زنا می‌کنند، خشنود نیست، بلکه از کسانی خشنود است که با دل‌های بی‌آلایش و لب‌های پاک به او تقرب می‌جویند.
۴۲. ولی وی آرام نمی‌گرفت و می‌خواست گرایش بد او انجام گیرد.
۴۳. من بیش از پیش به روزه و نیایش پرداختم تا خداوند مرا از دست او برهاند.
۴۴. همچنین یک بار به من گفت: اکنون که با من زنا نمی‌کنی، شوهرم را با زهر می‌کشم و تو را به شوهری می‌گیرم.

۱. ممفیس یا سف پایتخت قدیم فراتنه که ویرانه‌های آن اکنون در ۳۰ کیلومتری جنوب قاهره یافت می‌شود.

۴۵. هنگامی که این سخن را شنیدم، جامه خود را چاک دادم و به او گفتم:
۴۶. ای زن، خدا را حرمت بگذار و این کار زشت را نکن تا هلاک نشوی؛ زیرا بدان که من این خیانت را به همه اعلام خواهم کرد.
۴۷. از این رو، وی ترسید و از من خواست که آن خیانت را به کسی فاش نکنم.
۴۸. اورفت و مرا با هدایایی آرام کرد و هر چیزی را که برای زاده انسان شادی آوراست، برایم فرستاد.
۴۹. سپس غذایی آمیخته با افسون برای من فرستاد.
۵۰. هنگامی که خصمی او آن را برایم آورد، سرم را بلند کردم و دیدم که مرد وحشتناکی همراه آن طبق شمشیری را برای من می آورد و دانستم که وی می خواهد مرا گمراه کند.
۵۱. هنگامی که او رفت، گریستم و به آن غذا و هیچ غذای دیگر لب نزنم.
۵۲. بنابراین، پس از یک روز نزد من آمد و هنگامی که غذا را دید گفت: چرا از این غذا نخورده ای.
۵۳. من گفتم: به سبب این که آن را با افسون های مرگ آور انباشته ای. مگر تو نگفتی که دیگر به بتان نزدیک نمی شوی و تنها به خداوند تقرب می جویی؟
۵۴. اکنون بدان که خدای پدرم به وسیله فرشته خویش تبهکاری تو را به من وحی کرد و من این غذا را نگه داشتم تا تو را با آن محکوم کنم، شاید که توبه کنی.
۵۵. تا بدانی که بدی تبهکاران بر خداپرستان پاکدامن هیچ اثری ندارد، اینک من از آن می خورم.
۵۶. هنگامی که این را گفتم، چنین دعا کردم: ای خدای پدرانم و ای فرشته ابراهیم، با من باشید. سپس از آن خوردم.
۵۷. هنگامی که این را دید، چهره خود را بر پاهایم نهاد و گریست. من او را بلند کردم و اندرز دادم.
۵۸. وی قول داد که دیگر مرتکب چنین گناهی نشود.
۵۹. ولی دل او دوباره به بدی گرایید و وی به اطراف خود نگریست که چگونه مرا به دام اندازد و با ناله جانسوزی بر زمین افتاد، گرچه بیمار نبود.
۶۰. هنگامی که شوهرش او را دید، گفت: چرا چهره ات دگرگون شده است؟
۶۱. وی گفت: دردی در دل دارم و ناله روحم مرا آزار می دهد. بنابراین، شوهرش او را که بیمار نبود، آرام کرد.
۶۲. از این رو، وی فرصت را غنیمت شمرد و هنگامی که شوهرش بیرون بود، بر من هجوم آورد و گفت: اگر با من نخوابی، خود را به دارخواهم زد یا از جای بلندی پرت خواهم کرد تا بمیرم.
۶۳. هنگامی که دیدم روح بلعار او را آشفته کرده است، نزد خداوند دعا کردم و گفتم:
۶۴. ای زن بیچاره، گناه تو را آشفته و نگران و کور کرده است.
۶۵. آگاه باش که اگر خود را بکشی، محبوبه شوهرت و هووی تو آستیه کودکان را کتک خواهد زد و نام تو از روی زمین محو خواهد شد.
۶۶. وی گفت: معلوم می شود تو مرا دوست داری و همین برای من کافی است: تنها به فکر جان من و فرزندانم باش و خواسته مرا برآور.

۶۷. او نمی دانست که من این را به خاطر خداوندگارم گفتم و نه به خاطر او.
۶۸. زیرا هرگاه کسی اسیر شهوت زشتی شود و مانند آن زن برده آن گردد، هر چیز خوبی را که در مورد آن شهوت بشنود، آن را مطابق خواهش های خود می فهمد.
۶۹. از این رو، فرزندانم، به شما می گویم که حدود ساعت شش بود که او از نزد من رفت و من همه روز و همه شب را نزد خداوند زانو زدم و هنگام سپیده دم برخاستم و مدتی گریستم و نیایش کردم که از دست او رهایی یابم.
۷۰. سرانجام جامه ام را محکم چسبید و مرا سخت کشید تا با او رابطه برقرار کنم.
۷۱. هنگامی که دیدم دیوانه وار جامه ام را محکم گرفته است، آن را رها کردم و برهنه گریختم.
۷۲. در حالی که او جامه ام را در دست محکم گرفته بود، مرا متهم کرد و هنگامی که شوهرش آمد، او مرا در خانه اش زندانی کرد و فردای آن روز مرا تازیانه زد و به زندان فرعون فرستاد.
۷۳. هنگامی که در بند بودم، اندوه آن زن مصری را آزار می داد. او می آمد و می شنید که من خداوند را سپاس می گویم و در آن جای تاریک او را تسبیح می کنم و با شادی و فرح خدایم را می ستایم که مرا از خواهش شهوانی آن زن مصری نجات داد.
۷۴. او بارها برایم پیام فرستاد و گفت: با خواسته من موافقت کن تا تو را از بند برهانم و از تاریکی آزادت کنم.
۷۵. من حتی در اندیشه خویش به او گرایش پیدا نکردم.
۷۶. زیرا خداکسی را دوست دارد که در بیغوله های تبهکاری نیز روزه را با پاکدامنی درمی آمیزد و نه کسی را که در اقامتگاه پادشاهان عیش و نوش را با ستمگری درمی آمیزد.
۷۷. و اگر کسی با پاکدامنی زیست کند و جویای عظمت باشد و خدای اعلی بدانند که چنین چیزی به مصلحت اوست، آن را به وی عطا می کند.
۷۸. چندین بار آن زن، حتی اگر بیمار بود، بیگانه به سراغم می آمد و هنگام نیایش به صدایم گوش می داد!
۷۹. و هنگامی که ناله اش را می شنیدم، خاموش می شدم.
۸۰. زیرا هنگامی که در خانه اش بودم، بازوان و سینه و پای خود را برهنه می کرد تا با او بخوابم؛ زیرا وی بسیار زیبا بود و برای فریب دادن من خود را به شیوه دلپذیری آراسته بود.
۸۱. و خداوند مرا از تیرنگ های او ننگه داشت.

فصل دوم

۱. اینک فرزندانم، می بینید که کار شکیبایی و نیایش و روزه چه بزرگ است.
۲. شما نیز اگر دنبال پاکدامنی و پاکی همراه با شکیبایی و نیایش و درکنار روزه و فروتنی بروید، خداوند میان شما ساکن خواهد شد؛ زیرا او پاکدامنی را دوست دارد.
۳. و کسی که خدای اعلی در او سکونت کند، هرگاه در معرض رشک یا بردگی یا تهمت قرار

- گیرد، خداوندی که در او سکونت دارد، به سبب پاکدامنی وی، نه تنها او را از بدی می‌رهاند، بلکه به وی عزت می‌دهد، همان‌طور که در مورد من چنین شد.
۴. زیرا مقام آن شخص به هر شیوه، در کردار و در گفتار و در پندار بلند می‌شود.
۵. برادرانم می‌دانستند که پدرم مرا دوست دارد، ولی من در اندیشه خود را برتر نمی‌دانستم: گرچه کودک بودم، ترس خدا را در دل داشتم؛ زیرا می‌دانستم که هر چیز از میان می‌رود.
۶. و من از روی بداندیشی خود را از ایشان بالاتر نمی‌گرفتم، بلکه برادرانم را احترام می‌کردم و به همین علت، حتی هنگامی که مرا می‌فروختند، از این که به اسماعیلیان بگویم پسر یعقوب، آن مرد بزرگ و قدرتمند هستم، خودداری کردم.
۷. فرزندانم، شما نیز در هر کاری که پیش رویتان قرار می‌گیرد، از خدا بترسید و برادرانتان را احترام کنید.
۸. زیرا هر کس که به شریعت خداوند عمل کند، خداوند وی را دوست خواهد داشت.
۹. هنگامی که با اسماعیلیان به ایندوکولپیتا^۱ آمدم، از من پرسیدند:
۱۰. آیا تو برده هستی؟ پاسخ دادم: آری، من یک بردهٔ خانه‌زاد هستم؛ زیرا نمی‌خواستم برادرانم را شرم‌منده کنم.
۱۱. مهتر آنان گفت: تو برده نیستی؛ سیمایت نیز چنین گواهی می‌دهد.
۱۲. ولی من گفتم که برده ایشان هستم.
۱۳. باری، هنگامی که به مصر آمدم، آنان دربارهٔ من نزاع می‌کردند که چه کسی مرا بخرد و ببرد.
۱۴. از این رو، مصلحت دانستند تا زمانی که دوباره کالا می‌آورند، نزد بازرگان خریدار کالاهایشان در مصر بمانم.
۱۵. خداوند مرا در چشمان آن بازرگان عزیز کرد و او خانه‌اش را به من سپرد.
۱۶. و خداوند به سبب من به وی برکت داد و بر سیم و زر و خدمتکاران خانه‌اش افزود.
۱۷. و من سه ماه و پنج روز با او بودم.
۱۸. در حدود آن روزگار، آن زن میمفیس^۲ یعنی همسر پتتفریس^۲ با شکوه و جلال در ارابه‌ای نزد من آمدم؛ زیرا از خصی خود دربارهٔ من چیزی شنیده بود.
۱۹. وی به شوهرش گفت: آن بازرگان به وسیلهٔ یک جوان عبرانی توانگر شده و می‌گویند این جوان قطعاً از سرزمین کنعان ربوده شده است.
۲۰. اکنون دربارهٔ او دادگری کن و آن جوان را به خانه‌اش برگردان تا خدای عبریان تو را مبارک گرداند؛ زیرا لطف آسمانی با اوست.
۲۱. سخن وی پتتفریس را ترغیب کرد و او بازرگان را خواست و به وی گفت:

۱. نام منطقه‌ای ناشناخته، احتمالاً در اطراف خلیج فارس.

۲. تلفظ یونانی واژه «فوطیفاس» مذکور در پیدایش، ۱:۳۹ به بعد.

۲۲. این چیست که می‌گویند توکسانی را از سرزمین کنعان می‌ربایی و به‌عنوان برده می‌فروشی؟
۲۳. بازرگان روی پای او افتاد و التماس کرد و گفت: خداوندگارم، نزد تو التماس می‌کنم؛ زیرا نمی‌دانم چه می‌گویی.
۲۴. پنتیفیس گفت: پس این برده عبری از کجاست؟
۲۵. پاسخ داد: اسماعیلیان وی را تا زمان بازگشتشان به من سپرده‌اند.
۲۶. ولی او سخنش را باور نکرد و دستور داد وی را برهنه کنند و بزنند.
۲۷. از آن‌جا که او بر اظهارات خود پافشاری می‌کرد، پنتیفیس گفت: جوان را بیاورید.
۲۸. هنگامی که مرا آوردند، به پنتیفیس سر فرود آوردم؛ زیرا وی در رتبه سوم کارگزاران فرعون بود.
۲۹. او مرا به کناری برد و گفت: تو برده‌ای یا آزاد؟
۳۰. گفتم: برده.
۳۱. گفت: برده چه کسی؟
۳۲. گفتم: برده اسماعیلیان.
۳۳. گفت: چگونه برده آنان شدی؟
۳۴. گفتم: آنان مرا از سرزمین کنعان آورده‌اند.
۳۵. گفت: قطعاً دروغ می‌گویی، و بی‌درنگ دستور داد مرا برهنه کنند و بزنند.
۳۶. باری، آن زن مِثِیسی از پنجره مشاهده کرد که مرا می‌زنند؛ زیرا خانه وی نزدیک بود. او برای شوهرش پیغام فرستاد و گفت:
۳۷. داوری تو به دور از عدالت است؛ زیرا تو مرد آزادی را که ربوده‌اند، به گونه‌ای مجازات می‌کنی که گویا تخلف ورزیده است.
۳۸. هنگامی که با وجود کتک خوردن، سخن خود را تغییر ندادم، دستور داد و گفت: پسر را تا آمدن صاحبانش زندانی کنید.
۳۹. آن زن به شوهرش گفت: چرا این پسر اسیر را که آزاد به دنیا آمده است، در بند می‌کنی، در حالی که باید او را رها کرد و مورد حمایت قرار داد؟
۴۰. زیرا او به سبب خواهش گناه می‌خواست مرا ببیند، ولی من از همه این امور بی‌اطلاع بودم.
۴۱. شوهر پاسخ داد: نزد مصریان مرسوم نیست چیزی را که به دیگری تعلق دارد، پیش از اقامه دلیل بگیرند.
۴۲. این در مورد بازرگان؛ اما در مورد پسر، وی باید زندانی شود.
۴۳. باری، پس از بیست و چهار روز اسماعیلیان آمدند؛ زیرا آنان شنیده بودند که پدرم یعقوب درباره من بسیار سوگوار است.
۴۴. آنان آمدند و به من گفتند: چرا گفستی برده‌ای؟ اکنون ما دانسته‌ایم که تو پسر مردی قدرتمند در سرزمین کنعان هستی و پدرت پیوسته برای تو در پلاس و خاکستر سوگواری می‌کند.

۴۵. هنگامی که این سخن را شنیدم، درونم آشفته شد و دلم فرو ریخت و به شدت می خواستم گریه کنم! ولی از این کار خودداری کردم تا برادرانم را شرمنده نسازم.
۴۶. به آنان گفتم: من نمی دانم، من یک برده هستم.
۴۷. از این رو، ایشان رایزنی کردند که مرا بفروشدند تا در دست آنان یافت نشوم.
۴۸. زیرا ایشان از پدرم می ترسیدند که مبادا بیاید و انتقام سختی از آنان بگیرد.
۴۹. زیرا شنیده بودند که وی به سبب خدا و به سبب مردم قدرتمند است.
۵۰. آن گاه بازرگان به ایشان گفت: مرا از داوری پنتفریس رها کنید.
۵۱. آنان آمدند و از من درخواست کرده، گفتند: بگو که ما تو را با پول خریده ایم تا دست از ما بردارد.
۵۲. اینک آن زن ممفیزی به شوهرش گفت: جوان را بخر؛ زیرا شنیده ام که وی را می فروشند.
۵۳. آن زن بی درنگ یک خصی را نزد اسماعیلیان فرستاد و از آنان خواست مرا بفروشند.
۵۴. ولی خصی حاضر نشد مرا به بهایی که آنان می گفتند، بخرد و به همین دلیل پس از این نظرخواهی به بانو گفت که آنان در مقابل غلام، بهای گزافی را می طلبند.
۵۵. آن زن خصی دیگری را فرستاده، گفت: حتی اگر برای او دو مینا بخواهند، به آنان بده و از دادن زر دریغ مکن؛ فقط پسرک را بخر و او را نزد من بیاور.
۵۶. از این رو، خصی رفت و به آنان هشتاد قطعه طلا داد و مرا دریافت کرد، ولی به آن زن مصری گفت: یکصد قطعه طلا داده ام.
۵۷. من از این موضوع آگاهی یافتم، ولی خاموش ماندم تا وی شرمنده نشود.
۵۸. از این رو، فرزندانم، شما می بینید چه چیزهای بزرگی را تحمل کردم تا برادرانم را شرمسار نکنم.
۵۹. شما نیز یکدیگر را دوست بدارید و با بردباری خطاهای یکدیگر را پنهان کنید.
۶۰. زیرا خدا از یگانگی برادران و از نیت دلی که از محبت لذت می برد، شاد می شود.
۶۱. و هنگامی که برادرانم به مصر آمدند، دیدند که من پولشان را به آنان برگردانده ام و آنان را سرزنش نمی کنم و دلداری می دهم.
۶۲. پس از مرگ پدرم یعقوب، آنان را افزون تر دوست داشتم و همه چیزهایی را که او دستور داده بود، بسیار بیشتر برای آنان انجام دادم.
۶۳. من نگذاشتم که آنان به کوچک ترین مشکلی گرفتار شوند و هر چه را در دست داشتم، به آنان دادم.
۶۴. فرزندان ایشان فرزندان من بودند و فرزندان من خدمتکاران ایشان؛ و زندگی شان زندگی من بود و همه رنج آنان رنج من و همه ناخوشی آنان ناتوانی من بود.
۶۵. زمین من زمین آنان بود و رأی آنان رأی من.

۶۶. و من از روی جاه و جلال جهانی خویش خود را از آنان برتر ندانستم، بلکه میان ایشان مانند یکی از کوچکترین آنان بودم.
۶۷. بنابراین، فرزندانم، اگر شما در دستورهای خداوند راه روید، او شما را بالا خواهد برد و تا ابد با چیزهای خوب برکت خواهد داد.
۶۸. اگر کسی در صدد باشد با شما بدی کند، با او خوبی و برای او دعا کنید تا خداوند شما را از همه بدی‌ها رهایی بخشد.
۶۹. زیرا اینک شما می‌بینید که من به سبب فروتنی و بردباری توانستم دختر کاهن هلیوپولیس^۱ را به همسری بگیرم.
۷۰. و همراه همسرم یکصد قنطار طلا به من دادند و خداوند آنها را به خدمت من گماشت.
۷۱. خداوند مرا به زیبایی گل و برتر از همه زیباییان اسرائیل ساخت و زیبایی و نیرویم را تا سن پیری حفظ کرد؛ زیرا من در هر چیز مانند یعقوب بودم.
۷۲. فرزندانم، رؤیایی نیز دیده‌ام که شنیدن دارد.
۷۳. دوازده غزال نر را در حال چریدن دیدم که نه رأس از آنها در سراسر زمین پراکنده شدند، همچنین سه رأس دیگر.^۲
۷۴. و من دیدم از یهودا باکره‌ای که جامه‌کتان پوشیده بود، به دنیا آمد و از او بره‌ای یکرنگ زاده شد. در سمت چپ بره، چیزی مانند شیر بود و همه جانوران به او یورش بردند، ولی بره بر آنها پیروز شد و آنها را درید و زیر پای خود خرد کرد.
۷۵. و فرشتگان و مردم و همه سرزمین به خاطر او شادی کردند.
۷۶. این چیزها به موقع در روزهای آخر واقع خواهد شد.
۷۷. از این رو، فرزندانم، دستورهای خداوند را رعایت کنید و لاوی و یهودا را گرامی بدارید، زیرا از آنان بره خدا برای شما ظاهر خواهد شد، همان که گناه جهان را برمی‌دارد و همه امت‌ها و اسرائیل را نجات می‌دهد.

۱. به یونانی به معنای «شهر خورشید»، لقب شهر «اون» در مصر باستان (پیدایش، ۴۱:۲۵) که مرکز پرستش خورشید بوده است.

۲. مقصود از دوازده غزال نر دوازده سبط بنی اسرائیل است که نه سبط را آشوریان و سه سبط دیگر را بابلیان به اسیری بردند. نسخه ارمنی کتاب می‌افزاید: «و دیدم که آن سه غزال به سه بره تبدیل شدند. آنها به خداوند التماس کردند و خداوند آنها را به مکانی سبز و خرم راند و از تاریکی به نور رهنمون شد. آنها به خدا التماس کردند که غزال‌های دیگر به آنها بپیوندند و چنین شد. آن‌گاه آنها مانند دوازده میش شدند و در اندک زمانی افزایش یافتند و گله‌های بسیاری شدند. سپس دیدم که دوازده گاو نر از گوساله ماده‌ای شیر می‌خورند. گوساله یک دریا شیر می‌داد و دوازده گله و میش‌های بسیاری آن را می‌خوردند. شاخ‌های گاو نر چهارم به آسمان می‌رسید و برای گله‌ها مانند بارویی بود و میان دو شاخش، شاخ سومی وجود داشت. گاو نری را نبذ دیدم که دوازده بار گرد آنها گشت و به گاوها کمک کرد.»

مقصود از دوازده گاو در این متن، دوازده سبط بنی اسرائیل و مقصود از گوساله ماده فلسطین است. گاو نر چهارم سبط یهودا چهارمین فرزند یعقوب است. شاخ سوم در دانیال، ۸:۷ نیز آمده است.

۷۸. زیرا ملکوت او یک ملکوت جاوید است که هرگز پایان نمی‌یابد، ولی پادشاهی من میان شما پایان خواهد یافت، همان‌طور که آلاچیق صحرائشینان پس از تابستان برچیده می‌شود.
 ۷۹. زیرا من می‌دانم که پس از مرگ من، مصریان شما را آزار خواهند داد، ولی خدا انتقام شما را خواهد گرفت و شما را به جایی که به پدرانتان وعده داده است، خواهد برد.
 ۸۰. و شما استخوان‌های مرا با خود حمل خواهید کرد؛^۱ زیرا هنگامی که استخوان‌های من به آن‌جا برده شود، خداوند با شما در روشنائی خواهد بود و پلغار با مصریان در تاریکی به سر خواهد برد.

۸۱. جنازهٔ مادران آسنات را به هیپودروم^۲ ببرید و نزدیک مادران راحیل به خاک سپارید.
 ۸۲. یوسف پس از آن که این چیزها را گفت، پاهای خود را دراز کرد و در سن پیری خوبی درگذشت.

۸۳. همهٔ اسرائیل و همهٔ مصر برای او سوگواری و عزاداری بزرگی کردند.
 ۸۴. هنگامی که بنی‌اسرائیل به مصر می‌رفتند، استخوان‌های یوسف را با خود برداشتند و با پدرانش در حبرون به خاک سپردند، و مدت عمر وی یکصد و ده سال بود.

۱۲. عهد بنیامین

دومین پسر یعقوب از راحیل

فصل اول

۱. نسخهٔ سخنان بنیامین که پس از یکصد و بیست و پنج سال زندگی، مراعات آنها را به پسرانش دستور داد.
۲. او آنان را بوسید و گفت: همان‌طور که اسحاق در سن پیری برای ابراهیم زاده شد، من نیز در سن پیری یعقوب به دنیا آمدم.
۳. از آن‌جا که مادرم راحیل هنگام تولدم درگذشت، من بی‌شیر ماندم و کنیز وی پلّهه مرا شیر داد.
۴. راحیل پس از زادن یوسف دوازده سال عقیم ماند و پس از آن که دوازده روز نزد خدا نیایش کرد و روزه گرفت، آبستن شد و مرا زایید.
۵. زیرا پدرم راحیل را بسیار دوست داشت و دعا می‌کرد وی دو پسر برای او بزاید.
۶. از این رو، مرا بنیامین نامیدند که به معنای پسر روزهاست.
۷. هنگامی که نزد یوسف به مصر رفتم و برادرم مرا شناخت، به من گفت: برادرانم هنگامی که مرا فروختند، به پدرم چه گفتند؟
۸. پاسخ دادم: ایشان جامه‌ات را با خون آغشتند و آن را آورده، گفتند: ببین، این جامهٔ پسر توست.

۱. پیدایش، ۲۵:۵۰ و خروج، ۱۹:۱۳.

۲. آسنات همسر یوسف (پیدایش، ۴۵:۴۱) بود و هیپودروم (در یونانی به معنای میدان) طبق ترجمهٔ سبعینیهٔ (پیدایش، ۷:۴۸) مدفن راحیل است.

۹. او به من گفت: آری، ای برادر، هنگامی که آنان جامه از تنم بیرون کردند، مرا به اسماعیلیان دادند و آنان به من یک فوطه بخشیدند و مرا با تازیانه زدند و دستور دادند بدوم.
۱۰. اما یکی از آنان که مرا با چوب زده بود، با شیرینی برخورد کرد و کشته شد.
۱۱. همکاران وی نیز ترسیدند.^۱
۱۲. از این رو، فرزندانم، شما نیز خداوند خدای آسمانها و زمین را دوست بدارید و فرمانهای او را نگه داشته، شیوهٔ یوسف، آن انسان خوب و مقدس، را سرمشق خود قرار دهید.
۱۳. و فکر خویش را به خوبیها متوجه کنید، همانطور که می بینید من چنین هستم؛ زیرا کسی که اندیشه‌اش درست باشد، هر چیزی را درست می بیند.
۱۴. از خداوند بترسید و به همسایهٔ خود محبت کنید و حتی اگر روح‌های پلغار در صدد باشند شما را به هر بدی گرفتار کنند، بر شما استیلا نخواهند یافت، همانطور که بر برادرم یوسف استیلا نیافتند.
۱۵. چند تن خواستند او را بکشند، ولی خدا سپر او بود.
۱۶. زیرا کسی که از خدا می ترسد و به همسایه‌اش محبت می کند، روح پلغار وی را نمی زند و ترس از خدا سپر او می شود.
۱۷. نیرنگ انسانها و جانوران در وی کارگر نمی شود؛ زیرا خداوند وی را به سبب محبتی که به همسایه‌اش دارد، کمک می کند.
۱۸. زیرا یوسف نیز از پدرمان می خواست که برای برادرانش دعا کند تا خداوند کاری را که به او انجام داده‌اند، گناه به حساب نیاورد.
۱۹. یعقوب فریاد زد و گفت: فرزند خوبم، تو بر احساسات درونی پدرت یعقوب غالب شده‌ای.
۲۰. او را در آغوش گرفت و دو ساعت وی را می بوسید و می گفت:
۲۱. پیشگویی آسمان پیرامون برهٔ خدا و نجات بخش جهان در تو به انجام رسید و یک شخص بی عیب به انسانهای ستمکار تسلیم خواهد شد و یک شخص بی گناه برای انسانهای گناهکار در خون عهد برای نجات امت‌ها و اسرائیل خواهد مرد و پلغار و خدمتکارانش را نابود خواهد کرد.
۲۲. فرزندانم، آیا پایان کار انسان خوب را می بینید؟
۲۳. مهربانی او را با دلی پاک سرمشق قرار دهید تا تاج جلال بر سر شما گذارند.
۲۴. زیرا چشم انسان خوب تیره نیست؛ زیرا او به همهٔ مردم مهر می ورزد، حتی اگر خطا کار باشند.
۲۵. و اگر آنان از روی بداندیشی به او نیرنگ کنند، وی با کار خوب بر بدی چیره می شود و خدا سپر اوست. چنین کسی پارسایان را مانند جان خود دوست دارد.
۲۶. اگر کسی جلال یابد، وی رشک نمی برد و اگر کسی توانگر شود، وی غیرت نمی ورزد و اگر

- کسی دلیر باشد، او را می ستایید. از اهل فضیلت تجلیل می کند، به انسان های بینوا مهر می ورزد، بر ضعیفان ترحم می کند و خدا را تسبیح می گوید.
۲۷. و کسی را که دارای نعمت روح والاست، مانند جان خویش دوست دارد.
۲۸. پس اگر شما نیز دلی پاک داشته باشید، تبهکاران با شما در صلح و صفا به سر خواهند برد و اسراف کاران شما را احترام خواهند کرد و به خوبی خواهند گرایید و آزمندان نه تنها از گرایش نابهنجار خویش دست بر خواهند داشت، بلکه حتی کالای مورد علاقه خود را به اشخاص گرفتار خواهند داد.
۲۹. اگر شما درست کار کنید، حتی روح های پلید از شما خواهند گریخت و هیبت شما در دل ها خواهد بود.
۳۰. زیرا جایی که به کارهای خوب و نور دل ارج می نهند، حتی تاریکی از آن می گریزد.
۳۱. و اگر کسی به انسان مقدسی بزهی انجام دهد، پشیمان می شود؛ زیرا آن انسان مقدس به دشنام دهنده خود مهربانی می کند و آرامش خویش را نگه می دارد.
۳۲. و اگر کسی به یک انسان پارسا خیانت کند، آن انسان پارسا دعا می کند: وی اگرچه اندکی حقیر شود، پس از چندی با جلالی بسیار فراوان تر جلوه می کند. همان طور که در مورد یوسف دیدیم.
۳۳. انسان خوب به قدرت فریب در روح بلعار نمی گراید؛ زیرا فرشته آرامش جان او را راهنمایی می کند.
۳۴. وی از روی هوای نفس به چیزهای فانی خیره نمی شود و برای کام گرفتن ثروت نمی اندوزد.
۳۵. از لذت ها شاد نمی شود و همسایه را اندوهگین نمی کند و خود را با تجملات نمی آراید و با نگریستن به بالا چشمانش را به خطا نمی اندازد؛ زیرا خداوند بهره اوست.
۳۶. گرایش خوب از انسان ها جلال یا حقارت دریافت نمی کند و خیانت و دروغ و جنگ و دشنام نمی شناسد؛ زیرا خداوند در وی سکونت دارد و جانش را برمی افروزد و او پیوسته برای همه مردم وجد می کند.
۳۷. نیت خوب دو زبان ندارد: زبان برکت و زبان نفرین؛ زبان اهانت و زبان احترام؛ زبان اندوه و زبان شادی؛ زبان نفاق و زبان صداقت؛ زبان درویشی و زبان توانگری. او یک گرایش درست و ناب به همه مردم دارد.
۳۸. او بینایی دوگانه و شنوایی دوگانه ندارد؛ زیرا در هر آنچه می کند و می گوید و می بیند، یقین دارد که خداوند نظاره گر جان اوست.
۳۹. او دل خویش را پاک می کند تا مردم و خدا او را نکوهش نکنند.
۴۰. به همین شیوه، کارهای بلعار دو لایه دارد و هیچ یکتایی در آن نیست.
۴۱. از این رو، فرزندانم، به شما می گویم که از بداندیشی بلعار بگریزید؛ زیرا او به کسانی که دستورهايش گردن می نهند، شمشیری می دهد.

۴۲. آن شمشیرِ مادر هفت تبهکاری است: در ابتدا بلعار ذهن را آبهستن می‌کند و نخست خونریزی است؛ دوم هلاکت؛ سوم محنت؛ چهارم تبعید؛ پنجم کمیابی؛ ششم هراس؛ هفتم ویرانگری.
۴۳. بنابراین، خدا قاین را با هفت انتقام نجات داد؛ زیرا خداوند هر یکصدسال یک بلا بر سر او آورد.
۴۴. وی در دو یست سالگی به رنج کشیدن آغاز کرد و در نهصد سالگی هلاک شد.
۴۵. زیرا او به خاطر برادرش هابیل با همه بدی‌ها داوری شد، ولی لَمک با هفتاد برابر هفت.^۱
۴۶. زیرا پیوسته کسانی که مانند قاین در رشک و ستیز با برادر به سر می‌برند، با همان داوری کیفر خواهند شد.

فصل دوم

۱. فرزندانم، از تبهکاری و رشک و ستیز با برادران خویش بگریزید و به خوبی و محبت چنگ زنید.
۲. کسی که دلی پاک در محبت دارد، با دید زنا به زنی نگاه نمی‌کند؛ زیرا او در قلب خود هیچ پلشتی ندارد؛ زیرا روح خدا بر وی قرار گرفته است.
۳. زیرا خورشید بر اثر تابیدن بر کود و پلشتی آلوده نمی‌شود، بلکه از آن سو، آنها را می‌خشکاند و بوی بد آنها را می‌زداید. دل پاک نیز چنین است: حتی اگر پلشتی‌های روی زمین آن را در میان گیرد، آنها را پاک می‌کند و خود به آنها آلوده نمی‌شود.
۴. من معتقدم که باز هم تبهکاری میان شما خواهد بود و این را از سخنان خنوخ پارسا دانسته‌ام: شما به شیوه زناي اهل سدوم زنا خواهید کرد و همه شما جز اندکی هلاک خواهند شد. هرزگی‌هایی را با زنان تجدید خواهید کرد و ملکوت خداوند میان شما نخواهد بود؛ زیرا وی آن را بی‌درنگ از شما خواهد گرفت.
۵. با این وصف، معبد خداوند در سهم شما واقع خواهد شد^۲ و معبد واپسین از نخستین با شکوه‌تر خواهد بود.
۶. دوازده سبط و همه امت‌ها آن‌جا گرد خواهند آمد تا این که خدای اعلی با برانگیختن یک نبی که یگانه زاده خواهد شد، نجات خود را بفرستد.
۷. او به نخستین معبد وارد خواهد شد و در آن‌جا به خداوند بی‌حرمتی خواهند کرد و او را بر درختی بالا خواهند برد.^۳
۸. و حجاب معبد دو نیم خواهد شد و روح خدا مانند آتشی که فرو ریخته شود، به سوی امت‌ها خواهد رفت.

۱. پیدایش، ۲۴:۴.

۲. هنگامی که فلمر و بنی اسرائیل دو نیم شد، اسباط یهودا و بنیامین در کشور یهودا قرار گرفتند که اورشلیم مرکز آن بود. ده سبط دیگر در کشور اسرائیل بودند و به اورشلیم و معبد آن دسترسی نداشتند.

۳. یعنی وی را به دار خواهند زد.

۹. وی از مغاک برخوردار آمد و از زمین به آسمان خواهد رفت.
۱۰. و من می دانم که او روی زمین چه فروتن و در آسمان چه باشکوه خواهد بود.
۱۱. باری، هنگامی که یوسف در مصر به سر می برد، من شیفته دیدن سیما و شمایل او بودم و بر اثر دعای پدرم یعقوب، وی را کاملاً به شکلی که بود، در بیداری و در روز روشن دیدم.
۱۲. بنیامین هنگامی که این سخنان را به انجام رساند، گفت: فرزندانم، آگاه باشید که من در آستانه مردن هستم.
۱۳. پس هر کس از شما با همسایه اش به راستی رفتار کند و شریعت و دستورهای خداوند را نگه دارد.
۱۴. و من این امور را برای شما به ارث می گذارم.
۱۵. از این رو، شما نیز آن را به عنوان یک دارایی جاوید به فرزندانتان بسپارید؛ زیرا ابراهیم و اسحاق و یعقوب نیز چنین کردند.
۱۶. زیرا همه این چیزها را آنان به میراث نزد ما نهادند و گفتند: دستورهای خدا را تا زمانی که خداوند نجات خود را بر همه امت ها مکشوف کند، نگه دارید.
۱۷. آن گاه شما خنوخ و نوح و سام و ابراهیم و اسحاق و یعقوب را خواهید دید که شادمانه بر دست راست بالا می روند.
۱۸. ما نیز هر یک بالای سبط خویش قرار خواهیم گرفت و پادشاه آسمان را که به شکل انسانی فروتن روی زمین ظاهر می شود، پرستش خواهیم کرد.
۱۹. و کسانی که به او ایمان آورند، از وی شادمان خواهند شد.
۲۰. آن گاه همه مردم از گور برخوانند خاست، برخی برای جلال و برخی برای شرمساری.
۲۱. و خداوند نخست اسرائیل را به خاطر بی عدالتی آنان داوری خواهد کرد؛ زیرا هنگامی که خدا برای نجات آنان مجسم شد، به او ایمان نیاوردند.
۲۲. و وی همه امت هایی را که هنگام ظاهر شدن روی زمین به او ایمان نیاوردند، داوری خواهد کرد.
۲۳. وی اسرائیل را به وسیله برگزیدگان امت ها محکوم خواهد کرد، درست همان طور که عیسو را به وسیله اهل مدین که برادران خود را فریب دادند تا به زنا و بت پرستی افتادند، سرزنش کرد. ^۱ آنان از خدا بیگانه شدند و بدین علت در سهم کسانی که از خداوند می ترسند، کودک شدند. ^۲
۲۴. از این رو، فرزندانم، اگر شما طبق دستورهای خداوند در قداست راه روید، دوباره در امنیت با من ساکن خواهید شد و همه اسرائیل دوباره نزد خداوند گرد خواهند آمد.

۱. چنین چیزی در کتاب مقدس نیست.

۲. متن ابهام دارد.

۲۵. و دیگر به خاطر ویرانگری‌های شما گرگ درنده خوانده نخواهم شد،^۱ بلکه مرا کارگزار خداوند و کسی که میان نیکوکاران غذا توزیع می‌کند، خواهند خواند.
۲۶. و در روزهای واپسین یک تن محبوب خداوند از اسباط یهودا و لاوی که با دهانش خدا را خشنود می‌کند، با دانشی که فروغ امت‌هاست، ظاهر خواهد شد.
۲۷. وی تا پایان روزگار در کنیسه‌های امت‌ها و میان فرمانروایان ایشان مانند یک قطعه موسیقی در دهان همه خواهد بود.
۲۸. کردار و گفتار او در کتاب‌های مقدس نوشته خواهد شد و وی برای همیشه برگزیده خدا خواهد بود.
۲۹. و او به وسیله آنان آمدو شد خواهد کرد و همان‌طور که پدرم یعقوب گفت: وی به جبران کاستی‌های سبط تو برخواهد خاست.
۳۰. هنگامی که بنیامین این سخنان را گفت، پاهای خود را دراز کرد.
۳۱. و در خواب خوب و زیبایی درگذشت.
۳۲. پسرانش دستورهای او را انجام دادند و پیکرش را برداشته، کنار پدرانش در حبرون به خاک سپردند.
۳۳. و مدت عمر وی یکصد و بیست و پنج سال بود.